

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

اشرف دهقانی



به دنبال انتشار مقاله "موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی" نوشته رفیق اشرف دهقانی، یکی از رفقای مبارز افغانستانی زحمت کشیده و با ابتکار شخصی خود، این مقاله را در قالب یک جزوه، به صورت زیبا صفحه بندی و برای ما ارسال کرده است. ما ضمن قدردانی از کار این رفیق، به این ترتیب به درج جزوه مربوطه اقدام می کنیم.

سایت اشرف دهقانی

دسامبر ۲۰۱۸

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

اشرف دهقانی



اوایل مرداد ۱۳۹۷

اشرف دهقانی

موقعیت انقلابی و وظایف انقلابی

ورود ناگهانی توده‌های عظیمی از ستم‌دیدگان ایران به صحنه مبارزه سیاسی علیه رژیم حاکم در دیماه ۱۳۹۶ (که اکثریت آنها را کسانی تشکیل می‌دادند که جز زنجیرهای دست و پایشان چیزی برای از دست دادن نداشتند یعنی کارگران و ارتش ذخیره کار) و جریان یافتن یک مبارزه انقلابی و سلحشورانه در جامعه که حدود ۱۴۰ شهر و روستای کشور را در نوردید، آغاز انقلابی را در ایران اعلام نمود که با گسترش حرکت‌های انقلابی توده‌ای در اقصی نقاط کشور در پی تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دیماه، هم امروز در جامعه ما جاری است. جریان مبارزات انقلابی و قهرآمیز توده‌های وسیعی از مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و همچنین وجود روحیات انقلابی والا در میان توده‌ها و از طرف دیگر شدت‌گیری هرچه تمامتر سرکوب و دیکتاتوری و میلیتاریزه کردن جامعه توسط جمهوری اسلامی، از نشانه‌های بارز جریان انقلاب در ایران تحت سلطه و دربند ماست.

چه در جنبش دیماه و چه پس از آن شعارهایی از طرف توده‌های انقلابی سر داده شدند که منعکس‌کننده خواسته‌های مبارزاتی آنها می‌باشند. تعمق در این شعارها و خواسته‌های این توده‌های به‌پاخاسته نظیر "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید"، "اصول گرا، اصلاح طلب، دیگه تمامه ماجرا"، "نان، کار، آزادی!" آشکارا نشان می‌دهند که آنچه آماج مبارزات جسورانه و حملات خشماگین توده‌های انقلابی ما قرار دارد، حکومت و نظامی است که زندگی را بر آنان سیاه کرده است، یعنی نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم بر جامعه تحت سلطه ایران و رژیم حافظ آن با تمام جناح‌های ضد خلقی اش. در عین حال شعار "نان، کار، آزادی" آنها مبین و منعکس‌کننده این واقعیت است که توده‌های به پا خاسته ایران - از کارگران و زحمتکشان گرفته تا اقشار خرده‌بورژوازی شهر و روستا - با نفی رژیم و سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم، خواهان برقراری نظامی هستند که در آن بر بیکاری و فقر و غارت و چپاول اموال عمومی و دیکتاتوری پایان داده شده و آزادی و زندگی سعادتمندانه‌ای توأم با رفاه برای همگان تأمین و تضمین گردد.

اما از بین رفتن نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران و برقراری نظام جدید مطلوب این توده‌ها تنها زمانی تحقق خواهد یافت که طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود به مثابه دشمن سرمایه‌داری و تنها طبقه تا به آخر انقلابی، رهبری مبارزات همه توده‌های تحت ستم ایران را به عهده گرفته و با نیروی توده‌ها قادر به نابودی ارتش ضد خلقی و ضمائ آن به عنوان ستون فقرات سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم در کشور گردد.

در ادبیات مارکسیستی مطرح می‌شود که هدف از انقلاب اساساً دگرگونی در سیستم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی کهنه حاکم بر یک جامعه به منظور ایجاد نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی نوین می‌باشد. لنین به طور مشخص و کاملاً قابل لمس انقلاب را این‌گونه تعریف می‌کند: "انقلاب از نقطه نظر مارکسیسم یعنی چه؟ از نقطه نظر مارکسیسم انقلاب یعنی درهم شکستن جبری روبنای سیاسی کهنه‌ای که تضاد آن با مناسبات تولیدی نوین در لحظه معینی موجب ورشکستگی آن شده است." (نقل از "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"). در عین حال ما چه در آثار مارکس و انگلس و چه در آثار لنین که به توضیح و تشریح انقلابات مختلف پرداخته اند، مشاهده می‌کنیم که آنها از پروسه‌ای نیز که در شرایط انقلابی خاصی در جامعه به وجود می‌آید و طی آن توده‌ها با دست زدن به اعمال انقلابی - سیاسی، عملاً عزم به نابودی روبنای حاکم می‌کنند تا با گرفتن قدرت سیاسی به دست خود قادر به نابودی زیر بنای موجود یا به عبارت دیگر دگرگونی در سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه گردند، با واژه انقلاب یاد کرده اند. انقلاب در این مفهوم به واقع یک پروسه و پیش در آمدی است برای تحقق هدف اصلی که چیزی جز دگرگون ساختن مناسبات تولیدی و طبقاتی حاکم بر جامعه یعنی یک انقلاب اجتماعی نمی‌باشد. بنابراین باید گفت که در ادبیات مارکسیستی، انقلاب به دو مفهوم به کار رفته است.

لنین به عنوان یک اندیشمند انقلابی که در جریان زندگی خود موفق به ایفای نقش در سه انقلاب بزرگ روسیه شد، ضمن آن که انقلاب ۱۹۰۵ و چگونگی آغاز انقلاب و روندهائی که در دو انقلاب فوریه و اکتبر در سال ۱۹۱۷ در روسیه طی شد را مورد تحلیل و توضیح و تشریح قرار داده، در همین رابطه جمع‌بندی‌های تئوریک معینی را هم به دست داده است. مثلاً در رساله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" که در دهم آوریل سال ۱۹۱۷ به تحریر در آمده وی در ارتباط با انقلاب فوریه همان سال می‌نویسد: "انقلاب ما هم مانند هر انقلاب دیگر مستلزم بزرگترین قهرمانی و جانبازی توده‌ها برای مبارزه با تزارسم بود و نیز تعداد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از افراد عامی را یکباره به جنبش کشاند". همانطور که ملاحظه

می‌شود لنین به جنبش کشاننده شدن یکباره "تعداد بسیار زیاد و بی سابقه‌ای از افراد عامی" را به عنوان نشانه‌ای از انقلاب ذکر می‌کند که البته همواره با قهرمانی و جانباری توده‌های انقلاب کننده همراه است. او توضیح می‌دهد که در دوران انقلاب، توده‌ها، در مقیاس میلیونی به پا می‌خیزند. "افراد عامی" که پیش از این به زندگی غیر سیاسی مشغول بودند، با "افزایش فوق‌العاده سریع و یکباره و ناگهانی" به پا خاسته و "به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می‌کنند." این توده‌ها در جریان مبارزه خود با رژیم حاکم و نظم سیاسی و اجتماعی‌ای که آن رژیم در جامعه برقرار کرده یعنی در واقع در مبارزه با روبنای حاکم، در صدد ایجاد حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی بر می‌آیند و به عبارتی که لنین به کار می‌برد سعی در ایجاد روبنای جدیدی برای خود می‌کنند. همین واقعیت را لنین "یکی از مشخصات عمده علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی" می‌نامد. عین گفته لنین به این صورت است: "یکی از مشخصات علمی و عملی - سیاسی هر انقلاب واقعی عبارت از افزایش فوق‌العاده سریع و یکباره و ناگهانی تعداد "افراد عامی" است که به طور فعال، مستقلانه و مؤثر در زندگی سیاسی و در کار ساختن دولت شرکت می‌کنند."

در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ نیز وی در مقاله "درس‌های انقلاب" مطرح می‌کند که: "هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است." سپس در دنباله مطلب، وی به طور مشخص از "دوران انقلاب" صحبت می‌کند که طی آن "ده‌ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب‌آلود چیز می‌آموزند."

با تعمق در گفته‌های بالا که حاصل جمع بندی پروسه‌های سه انقلاب بزرگ در روسیه می‌باشد، روی دو موضوع می‌توان تأکید کرد. یکی این که وقتی توده‌های میلیونی تحت ستم در یک جامعه به مبارزه انقلابی با حکومت برخاسته و دست به حرکات آشکار سیاسی می‌زنند و به عبارت دیگر وقتی در جامعه‌ای انقلاب آغاز می‌شود، انقلاب در این مفهوم صرفاً یک رویداد لحظه‌ای نیست، بلکه یک پروسه است. به همین خاطر است که عبارت "دوران انقلاب" نیز مورد استفاده قرار گرفته است. موضوع دوم تکیه بر تجارب و جمع‌بندی‌های تئوریک لنین از مفهوم انقلاب و دوران انقلاب جهت آموزش از آن برای شناخت شرایط متحول و ویژه کنونی ایران پس از دیمه می‌باشد. با مقایسه شرایط دوران انقلاب در روسیه سال ۱۹۰۵ با شرایط مشابهی که از دیمه در جامعه ایران شکل گرفته است می‌توان پروسه انقلاب در ایران را باز شناخت و متوجه شد که مردم ما در حال حاضر در دوران انقلاب به سر می‌برند.

مشخصات خاص "دوران انقلاب" در هر انقلابی را لنین با تکیه بر تجارب پروسه چندین انقلاب - هم در روسیه و هم در کشورهای غربی - و تفحص و تعمق در رویدادها و پروسه‌های خاصی که آن انقلابات از سر گذرانده بودند، در برخورد به نیروهای اپورتونیست متشکل در انترناسیونال دوم به صورت کاملاً مشخص و موجز توصیف نمود و فرمولی جمع‌بندی شده از این دوران ارائه داد و نام "موقعیت انقلابی" بر آن نهاد.

جای تردید نیست که آنچه لنین را وادار به جمع‌بندی فوق‌الذکر و شناساندن "موقعیت انقلابی" در یک جامعه نمود، الزام به انجام یک وظیفه انقلابی بود. این الزام انقلابی همانا ضرورت برخورد به نیروهای اپورتونیست و فرمیست در انترناسیونال دوم و چالش و مبارزه با نظرات آنها جهت کمک به پیشبرد و تقویت انقلاب در اروپا بود. لنین می‌دید که در شرایطی که کارگران و زحمتکشان در اروپا خواهان انقلاب بوده و عملاً در این راه حرکت می‌کنند، رهبران جریان‌های سیاسی متشکل در انترناسیونال دوم، بی‌اعتناء به وجود چنین شرایطی که مسلماً نمی‌توانست تا ابد ادامه یابد به وظیفه خود در آن شرایط ویژه عمل نمی‌کنند و به واقع، وظیفه جدیدی برای خود در قبال توده‌ها در آن شرایط خاص قائل نیستند. مسلماً این نیروها توجه‌هایی برای اعمال غیرانقلابی خود داشتند. از جمله در یک دوره این برداشت دگماتیستی از نظرات مارکس و انگلس در میان آنان غالب بود که گویا تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی به خودی خود موجب دگرگونی بنیادی در جامعه خواهد گشت. واضح است که بر اساس این دید، آنها از درک عامل ذهنی برای به ثمر رساندن انقلاب غافل بوده و به واقع اهمیت و نقش مبارزه طبقاتی و تلاش انسانها و کل نیروهای انقلابی برای انقلاب و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه را درک نمی‌کردند (در برخورد به این برداشت غیر مارکسیستی از ماتریالیسم - دیالکتیک بود که انگلس مجبور شد در مورد رابطه زیر بنا و روبنا توضیح مفصلی بدهد - رجوع شود به نامه انگلس به ژوزف بلوک - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰^۱. همچنین نظرات انحرافی دیگری وجود داشتند که لنین در برخورد به آنها سعی کرد اهمیت درک

^۱ نامه انگلس به ژوزف بلوک، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰

"بر اساس درک مادی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده‌ی نهایی در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه مارکس و نه من هیچ‌گاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده‌ایم. لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل است موضوع را به یک عبارت بی‌معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است.

موقعیت انقلابی از طرف نیروهای طرفدار طبقه کارگر را به آنها یاد آور شود. از جمله وی با پی بردن به وجود موقعیت انقلابی در انگلستان (سال ۱۹۲۰) به بحث با کمونیست‌های "چپ" در آن کشور پرداخت و پرده از روش‌های چپ روانه آنها برداشت.

اما اهمیت درک موقعیت انقلابی برای انقلابیون ایران به خصوص انقلابیون واقعا کمونیست در داخل کشور در چیست؟ پاسخ به طور صریح و روشن این است که وقوف به وجود "موقعیت انقلابی" و این که جامعه در دوران انقلاب به سر می‌برد به شناخت وظایف ویژه‌ای یاری می‌رساند که در این دوره خاص بر دوش روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه و به عبارتی دیگر بر دوش پیشروان انقلاب قرار دارد. از آنجا که انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه یکی از نمونه‌های برجسته‌ای بود که لنین برای درک و شناساندن پدیده "موقعیت انقلابی" به تفحص و تعمق در آن پرداخت، پیشروان انقلابی ایران به خصوص با رجوع به نوشته‌های لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ می‌توانند درک هرچه عینی‌تری از این مقوله و وظایف خاص این دوران بیابند. تجارب گرانبهای انقلاب ۱۹۰۵ و اهمیت آن به حدی است که لنین پس از برشمردن علایم عمده "موقعیت انقلابی" و شناساندن این پدیده، می‌نویسد: "اینها نظرات مارکسیستی درباره انقلاب می‌باشند، نظراتی که بارها تکامل یافته اند، از سوی تمام مارکسیست‌ها بدون جر و بحث قبول شده اند و برای ما روس‌ها در تجربه ۱۹۰۵ به شکل تکان دهنده‌ای اثبات شده اند." (سقوط اترناسیونال دوم)

مسلماً تکیه بر تجارب انقلابی کارگران و توده‌های انقلابی در روسیه و آموزش از جمع‌بندی‌های لنین به کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی ما کمک خواهد کرد تا وظایف خود را در شرایط حساس کنونی ایران

وضع اقتصادی زیربنا را تشکیل می‌دهد، اما عناصر گوناگونی از روبنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آن‌ها از قبیل تشکیلاتی که به دست طبقه‌ی فاتح پس از یک نبرد پیروزمندانه تأسیس می‌گردند و غیره، هم چنین اشکال حقوقی، و به خصوص بازتاب‌های تمام این مبارزات طبقاتی در مغزهای شرکت‌کنندگان، از نظر تئوری‌های سیاسی، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و تحول بعدی آنها به نظام‌های خشک و جزمی - همچنین تأثیراتشان را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می‌نمایند و در بسیاری موارد به طور اخص شکل آن را تعیین می‌کنند. در میان تمام این عناصر تأثیرات متقابلی وجود دارد که در آن، از میان مجموعه‌ی حوادث بی‌شمار (یعنی چیزها و اتفاقاتی که ارتباط متقابل درونی شان آن قدر نادر و یا غیرقابل اثبات است که می‌توان آن را نادیده گرفت)، حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به تأکید خود است. در غیر این صورت به کار بردن تئوری در مورد هر دوره‌ی تاریخی، ساده‌تر از حل یک معادله‌ی یک مجهولی خواهد بود."

باز شناخته و عملاً پاسخگوی آن وظایف باشند. در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که در سال ۱۹۰۵ نوشته شده، لنین، یکی از بارزترین نشانه‌های انقلاب را (گوئی که در مورد شرایط انقلابی کنونی ایران صحبت می‌کند)، این گونه توضیح می‌دهد که: "مردم از دولت جدا شده اند و توده به لزوم استقرار نظم جدید پی برده است." او از "برآمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها" و به طور واضح از "انقلابی که در روسیه آغاز شده یعنی جدائی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری" سخن می‌گوید، از توده‌هایی که دیگر حکومت و نظم موجود را بر نمی‌تابند و به لفظ خودش دیگر نمی‌خواهند به استثمارگران و ستمکاران شان اجازه دهند که آنها را همچنان بچاپند و همچون گذشته بر آنان حکومت کنند. در نتیجه توده‌ها پا به میدان مبارزه سیاسی با حکومت گذاشته و نظم او را به چالش کشیده اند. لنین از مجموعه حکومت و نظم سیاسی و اجتماعی موجود به عنوان روبنا اسم می‌برد و می‌گوید که در این پروسه انقلاب، توده‌ها با مبارزه با حکومت و نظم موجود، "در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند." بی شک خواننده می‌تواند متوجه شباهت این اوضاع در روسیه ۱۹۰۵ با شرایط کنونی ایران باشد و مثلاً ببیند که وقتی توده‌های ما در جریان تظاهرات و قیام‌های توده‌ای خود در دیماه به مراکز سرکوب و ستم حمله بردند، مساجد را به مثابه یکی از نمادهای برجسته سرکوب و تبلیغ برای ایدئولوژی اسلامی رژیم حاکم، به آتش کشیدند و یا کشاورزان انقلابی اصفهان در مبارزه با رژیم و نظمی که در جامعه بر قرار کرده صحن نماز جمعه را اشغال و پشت به مقدسات این رژیم و به قول آن کشاورزان، پشت به "دشمن" نشستند و شعار دادند "پشت به دشمن رو به میهن". با مردم انقلابی در اهواز و کازرون و تهران و در نقاط مختلف کشور در مقابل نیروهای مسلح وحشی جمهوری اسلامی ایستاده و با نشان دادن شجاعت و جسارت انقلابی از خود، سلحشورانه با آنها جنگیدند، و هم امروز کارگران و دیگر توده‌های انقلابی در سراسر ایران، با انرژی عظیم انقلابی خود علیه وضع موجود، علیه فقر و گرسنگی و بیکاری، سرکوب و اختناق و تحقیر و سرکوب ملی و مذهبی و انواع ظلم‌ها و ستم‌ها مبارزه می‌کنند، همه آنها با مبارزات خود در حقیقت نظم سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشند و به قول لنین به مبارزه با حکومت و نظم موجود مشغولند و در همان حال با نفی رژیم موجود و فریاد خواست‌های خود در صدد ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند.

اما ببینیم که در چنین اوضاعی، کمونیست‌های روس (بلشویک‌ها) علاوه بر انجام وظایف روتین خود، چه وظایف خاصی برای خود قایل بودند و کمونیست‌های راستین در ایران با آموزش از تجربه انقلابی بلشویک‌ها چه باید بکنند!

در مقدمه کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" لنین می‌نویسد: "یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطلب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و این تشکل در کجا باید قرار گیرد؟ در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی؟ (تأکید از نویسنده این سطور) و البته پاسخ لنین شق دوم بوده و وی در سراسر کتاب بر این امر تأکید می‌کند.

چرا لنین از وظیفه ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی سخن می‌گوید؟ ظاهراً پاسخ واضح است و آن این که مسأله اساسی در هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است، و به خوبی می‌دانیم که طبقه مسلط به میل خود قدرت سیاسی‌اش را به طبقه انقلابی تحویل نمی‌دهد. لذا طبقه کارگر برای در هم شکستن کامل ماشین دولتی حاکم باید ارتش و نیروی مسلح خود را داشته باشد تا بتواند با توسل به زور، حکومت را سرنگون و قدرت سیاسی را از دست طبقه مسلط به نفع خود مصادره نماید. البته در هر انقلابی وقتی توازن قوا به نفع طبقه انقلابی چرخید (و این در شرایطی است که طبقه انقلابی نیروی مادی خود را عملاً نشان داده باشد) ممکن است افراد یا دستجاتی از ارتش و دیگر نیروهای مسلح هم به نیروهای انقلاب بپیوندند که در این صورت بر قدرت نیروی مسلحی که نیروهای انقلابی با فعالیت‌های انقلابی خویش به وجود آورده‌اند، افزوده خواهد شد. هر چند باید توجه داشت که این امر در همه جا به یک شکل صورت نمی‌گیرد. مثلاً در جریان انقلاب ۱۳۵۷ نشان داده شد که ارتش ایران که قلادهاش در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت حتی در اوج این انقلاب نیز، در کل، سازماندهی خود را حفظ نمود و به جز یک مورد که از دستورات ژنرال هویزر - فرستاده آمریکا برای آماده‌سازی ارتش برای رویگردانی از شاه و خدمت به خمینی - سرپیچی شد و به شورش همافران انجامید، موردی از تمرد جمعی دیده نشد. از طرف دیگر تأکید بر ضرورت ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی از طرف لنین از آنجاست که حکومت انقلابی تنها زمانی می‌تواند به وجود آمده و خود را حفظ و در جامعه تثبیت نماید که ارتش خود را داشته و متکی بر نیروهای مسلح خود باشد. در کتاب "دولت و انقلاب" این ضرورت به این شکل مطرح شده است: "هر انقلاب با در هم شکستن دستگاه دولتی، به رای العین به ما نشان می‌دهد چگونه طبقه حاکم می‌کوشد مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزار وی باشند و چگونه طبقه ستمکش می‌کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استثمار شونده‌گان باشد و نه استثمار کنندگان". اتفاقاً تا جایی که به حکومت انقلابی طبقه کارگر مربوط است همانطور که بارها از طرف رهبران کبیر پرولتاریا تأکید شده است این طبقه باید ماشین دولتی قبلی را کاملاً در هم بشکند و همه چیز را برای خود از نو بسازد. یعنی مجاز نیست که مثلاً ارتش ارتجاعی حکومت قبلی را با

آرایشی جدید به خدمت خود بگیرد و مثلاً از شعار ارتجاعی و سازشکارانه‌ای که چپ‌نماهای ما - از جمله سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بعد از قیام بهمن - در مورد ارتش شاهنشاهی می‌دادند مبنی بر این که "ارتش را از مزدوران شاه پاک کنیم"، تبعیت نماید. این یعنی قبول وجود و ادامه‌کاری ارتش ضد خلقی موجود به شرط انجام اصلاحاتی در درون آن! در حالی که مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست" (در مقدمه‌ای که بعدها و بعد از کمون پاریس بر آن نوشتند)، صراحتاً مطرح کرده‌اند که "به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد.". همچنین مارکس در روزهای کمون در فرانسه در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به کوگلمان نوشت: "اگر تو نظری به فصل آخر کتاب "هیجدهم برومر" من بیفکنی خواهی دید که من اقدام بعدی انقلاب فرانسه را چنین اعلام می‌دارم: برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی به دست دیگر داده نشود، بلکه در هم شکسته شود. (تکیه روی این جمله از مارکس است)... همین نکته شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی واقعی را در قاره تشکیل می‌دهد و این درست همان چیزی است که رفقای پاریسی قهرمان ما در انجامش می‌کوشند." (دولت و انقلاب) و لنین در همین کتاب تأکید می‌کند که "اندیشه مارکس عبارت از این است که طبقه کارگر باید ماشین دولتی حاضر و آماده را خرد کند و در هم بشکند. نه این که به تصرف ساده آن اکتفاء ورزد".

چنین بود که بلشویکها در جریان انقلاب ۱۹۰۵ به منظور ایجاد یک ارتش انقلابی، در شرایطی که حکومت تزار برای سرکوب انقلابیون "یک نیروی ضد انقلاب آماده برای عملیات جنگی" تشکیل می‌داد، لزوم سازماندهی مقاومت مسلحانه کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم را مطرح و عملاً دست اندر کار انجام آن شدند. به طوری که در یکی از قطعنامه‌های کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه که بلشویکها در همان سال ۱۹۰۵ آن را برگزار نمودند، به قول خود لنین با بانگی رسا اعلام می‌شود که: "جنبش عمومی انقلابی دموکراتیک دیگر به مرحله ضرورت قیام مسلحانه رسیده است. متشکل کردن پرولتاریا برای قیام، یکی از وظایف حیاتی، مهم و ضروری حزب محسوب گردیده، و به عنوان مسأله روز مطرح شده است که برای تسلیح پرولتاریا و تأمین امکان رهبری مستقیم قیام، جدیدترین اقدامات به عمل آید." بلشویکها در مقابل نیروهای سیاسی مخالف خود مطرح می‌کردند که: "به جاست که حزب پرولتاریا وظیفه جنگ فعلی با ضد انقلاب را یادآوری نماید." و اضافه می‌کردند که "مسایل خطیر آزادی سیاسی و مبارزه طبقاتی را سرانجام فقط نیرو حل می‌کند و ما باید در آماده و متشکل ساختن این نیرو و در استعمال مجدانه آن که نه فقط دفاعی بلکه تعرضی هم باشد، مراقبت ورزیم." در انتقاد به منشویکها

که در رابطه با چگونگی پیشبرد انقلاب بر اساس تئوری مردود "تاکتیک - پروسه" حرکت می‌کردند و در جریان بحث‌های خود در "کنفرانس" شان نشان می‌دادند که به هیچوجه ضرورت تسلیح توده‌ها برایشان مطرح نبود، بلشویک‌ها می‌گفتند: "کنفرانس فراموش کرده است که مادامی که قدرت در دست تزار است هر تصمیمی که از طرف هر نماینده‌ای گرفته شود همان یاوه سرائی پوچ و بی‌مقداری خواهد بود که "تصمیم" پارلمان فرانکفورت - که در تاریخ انقلاب ۱۸۴۸ آلمان مشهور است - به آن چنان یاوه سرائی بدل گردید." و آنگاه سخنان مارکس را در این مورد متذکر می‌شدند که به آنها انتقاد کرده بود که "عملاً قدرت را در دست شاه باقی می‌گذاشتند و برضد نیروی نظامی که در اختیار شاه بود به مبارزه مسلحانه نمی‌پرداختند." همانطور که ملاحظه می‌شود مارکس نیروهای چپ در پارلمان فرانکفورت را که به جای اقدام به مبارزه مسلحانه، انرژی خود را در آن پارلمان صرف اتخاذ این یا آن تصمیم نمودند به باد انتقاد گرفت و لنین کار چپ‌های فرانکفورت را "یاوه سرائی" می‌نامد.

در سراسر کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" که مطالب فوق از آنجا نقل قول شد، به روشنی می‌توان تأکید لنین بر ضرورت تسلیح پرولتاریا و سازمان دادن مقاومت مسلحانه آنها در جهت تدارک قیام و در همین رابطه مبارزه او با منشویک‌ها و دیگر نیروهای اپورتونیست و سازشکار را در روسیه مشاهده کرد. مثلاً به منظور نشان دادن اهمیت این موضوع وی به تشریح تفاوت بین تاکتیک نیروهای سیاسی طرفدار بورژوازی و پرولتاریا می‌پردازد، و در این زمینه از مسایلی سخن می‌گوید که با توجه به این که طرز تفکر و برخورد اپورتونیست‌های وطنی ما در آنها به خوبی جلوه گر است، شدیداً جالب و آموزنده می‌باشند. او می‌نویسد: "بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما، انقلاب همگانی است. به این جهت تو به مثابه یک طبقه خاص باید به مبارزه طبقاتی خود اکتفاء کنی. باید به نام "عقل سلیم" عمده توجه خود را به اتحادیه‌های حرفه‌ای و علنی نمودن آنان معطوف داری - باید همانا این اتحادیه‌های حرفه‌ای را مهمترین مبنای تربیت سیاسی و تشکل خود محسوب داری... باید رهبرانی را ترجیح دهی که می‌خواهند "رهبران عملی جنبش سیاسی و واقعاً موجود طبقه کارگر باشند"...

سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما انقلاب همگانی است - به این جهت تو باید به مثابه پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا به آخر انقلابی مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی ترین طریقی در آن شرکت کنی بلکه رهبری آن را نیز به عهده خود گیری. به این جهت تو نباید خود را در چهار دیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و به خصوص به مفهوم یک جنبش حرفه‌ای، محدود

نمائی بلکه بر عکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به حدی وسعت دهی که نه فقط تمام وظایف انقلاب فعلی دموکراتیک و همگانی روس، بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز در بر گیرد. به این جهت تو بدون این که جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع نمائی، باید در عصر انقلاب - وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را به مثابه یگانه طریقی نیل به پیروزی کامل مردم بر تزارسم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی."

در مقاله "درسه‌های قیام مسکو" نیز که در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید، لنین باز بر روی وظایف خاص کمونیستها در دوران انقلاب تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: "بالا بردن سطح آگاهی توده‌ها کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود. ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه می‌گذراند وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی علاوه می‌نماید. با استناد بیهوده به وظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و لاتغییرند، از زیر بار این وظایف مخصوص زمان و این وظایفی که مختص به شکل‌های فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به عالم نمایان و کوتاه نظران مبدل نگردیم. (تأکیدات از نویسنده این سطور).

در ایران، نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست (نیروهائی که از دیر باز به نام چپ شناخته می‌شوند ولی عملاً با رفتار و کردارشان راست را نمایندگی می‌کنند - و این البته نه فقط شامل نیروهای چپ نمای مقیم خارج بلکه آن دسته از نیروهای ظاهراً چپ در داخل ایران نیز هست که قلم خود را عمدتاً علیه نظرات انقلابی کمونیست‌های راستین فدائی و راه و روش مبارزاتی آنها به کار می‌برند)، اگر چه سخنانی از لنین را تکرار می‌کنند، اما آموزش او مبنی بر سازماندهی مسلح کارگران جهت تدارک قیام را کاملاً به فراموشی می‌سپارند. اما مگر این نیروها خود را طرفدار اندیشه‌های لنین قلمداد نمی‌کنند؟ مگر علیرغم تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران با الگو برداری از انقلاب روسیه مطرح نمی‌کنند که کارگران ما هم باید همان راه روسیه را بروند و راه قیام مسلحانه را پیش پای آنها می‌گذارند؟ بسیار خوب، پس چرا آموزش‌های لنین را برای تدارک آن قیام در شرایط انقلابی کنونی ایران به کار نمی‌گیرند و در مورد آن تبلیغ نمی‌کنند؟ یا شاید وقتی آنها از قیام صحبت می‌کنند منظورشان قیامی از نوع قیام خود به خودی و در نتیجه محکوم به شکست بهمین ۱۳۵۷ است؟ در چنین صورتی حق با آنهاست چون مسلماً چنان قیامی تدارک هم لازم ندارد. ولی اگر از قیام مسلحانه‌ای صحبت می‌کنند که مورد نظر لنین بود و هدفش به قدرت رساندن کارگران، پس چرا حتی از ضرورت تدارک برای آن (به شیوه لنین) سخنی هم به میان نمی‌آورند؟

بر بستر تبلیغاتی که نه فقط از طریق اپوزیسیون رفرمیست بلکه در طی سالیان طولانی از طرف ضد انقلاب چه در داخل ایران در نشریات رسمی جمهوری اسلامی و چه توسط جیره خوارانش در خارج از کشور علیه خط مشی چریکهای فدائی خلق ایران به راه انداخته شده، نیروهای رفرمیست مذکور با آسودگی خاطر هر نوع تبلیغ برای مبارزه مسلحانه و هر گونه صحبت از ضرورت مبارزه مسلحانه و یا سازماندهی مقاومت مسلحانه توده‌ها حتی در شرایط انقلابی کنونی را با انگ "مشی چریکی" که گویا "میخ تابوت" اش را هم سال‌هاست که کوبیده اند، مردود اعلام می‌کنند. تحت چنین پوششی آنها به واقع سدی بین خود با هر نوع مبارزه مسلحانه ایجاد کرده اند و با خیال راحت بدون این که ظاهراً کسی متوجه شود حتی در زمینه کار تبلیغی نیز از زیر بار وظیفه‌ای که یک نیروی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم در یک دوره انقلابی به عهده دارد سرباز می‌زنند. متأسفانه عدم اطلاع کافی نیروهائی از چپ از آموزش‌های لنین در رابطه با تبلیغ و انجام اقدامات عملی جهت تدارک قیام نیز در خدمت تسهیل کار چنین اپورتونیسمی قرار می‌گیرد.

نیروهای رفرمیست مذکور که سعی دارند به عنوان طرفدار طبقه کارگر شناخته شوند و علیرغم تفاوت ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران با روسیه، به کارگران می‌گویند که رهائی شما در گرو قیام مسلحانه توده‌ای است و راه انقلابی تدوین شده توسط چریکهای فدائی خلق را مردود می‌شمارند، علیرغم دیدن کارگران و دیگر توده‌های کارد به استخوان رسیده ایران در صحنه مبارزه سیاسی کنونی در سراسر کشور، در شرایطی که این توده با هزار زبان از ضرورت مسلح شدن و مبارزه مسلحانه با دشمنانشان سخن گفته، آن را فریاد زده و هر جا امکان می‌یابد خود به چنین مبارزه‌ای دست می‌زنند، نه فقط از ضرورت تدارک برای قیام سخن نمی‌گویند، بلکه گوئی که انقلابی در جامعه ایران جاری نیست، مشغول تبلیغ همان راه و روش غیر کار آمدشان هستند که در دوره به قول لنین "آرام" آن را توصیه می‌کردند، یعنی ایجاد کمیته‌های اعتصاب و مشابه آن در درون کارخانه‌ها! گوئی که به قول لنین وظایف برای مبارزین در هر شرایط و زمانی ثابت و لاتغییرند و چیزی به نام "وظایف مخصوص زمان" منطبق با شکل هائی از مبارزه که در شرایط خاصی لازم می‌آیند، وجود ندارد و لنین بیهوده از "عالم نمایان و کوتاه نظران"ی صحبت می‌کند که از انجام چنین وظایفی شانه خالی می‌کنند!

می‌بینیم که رفرمیست‌های ایرانی که نام مارکسیست - لنینیست روی خود نهاده اند به هیچوجه حاضر نیستند از بلشویک‌ها آموخته و رفتار و کردار بلشویک‌وار داشته باشند. برعکس، نشان می‌دهند که از نوع منشویک‌ها و رفرمیست‌های روسیه هستند که مورد خطاب و سرزنش لنین قرار داشتند. گوئی لنین خطاب

به آنها بود که به کنایه می‌گفت "یا لابد من اشتباه می‌کنم؟ نکند انقلاب هنوز آغاز نشده است؟ نکند لحظه برآمد آشکار سیاسی طبقات هنوز فرا نرسیده است؟ نکند جنگ داخلی هنوز رخ نداده و نکند هنوز وقت آن فرا نرسیده که نقد سلاح، جانشین، وارث، حامل و عامل الزامی و ناگزیر سلاح نقد گردد؟" این نیروها در مقابل واقعیت‌های آشکار جامعه ایران که آغاز انقلاب و جریان داشتن آن در جامعه در حال حاضر امر محرز است، یا باید اساساً جریان انقلاب در جامعه ایران را انکار نمایند و بگویند هنوز دوره انقلاب فرا نرسیده است و تفسیر افلاطونی از "موقعیت انقلابی" ارائه داده و بهانه‌هایی بتراشند، و یا سکوت کنند. مثلاً سازمان فدائیان (اقلیت) در نوشته‌ای تحت عنوان "بحران انقلابی و رشد اعتراضات در اشکال تعرضی و قهری"، گوئی که شاهد خیزش ناگهانی توده وسیعی از مردم ایران با شعارهای انقلابی خود و به طور برجسته شعارهایی در نفی حاکمیت موجود در دیماه و بعد از آن تا زمان نوشته شدن مقاله شان (به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۹۶) نبودند، با این عنوان که "در مراحل ابتدایی بحران انقلابی هستیم و اکثریت بزرگ توده‌ها هنوز به فعالیت انقلابی روی نیاورده‌اند"، وجود موقعیت انقلابی در ایران را نفی می‌کند. می‌نویسند که: "در همین اعتراضات دی‌ماه نیز که شعارهایی با محتوای "سرنگونی نظام سیاسی حاکم" سر داده شد و مراکز دولتی و مذهبی مورد تهاجم قرار گرفتند، دیدیم که معترضان اغلب از جوانان بیکار بودند... اما در اعتراضات کارگری (یا دیگر گروه‌های اجتماعی) می‌بینیم که شکل اعتراضی کارگران این‌گونه نیست. در این اعتراضات هرگز شعارهایی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی" داده نشده است." سازمان مزبور به این ترتیب (گوئی "جوانان بیکار" همان ارتش ذخیره کار نیستند و یا گویا در جریان قیام‌های توده‌ای دیماه کارگران در خانه نشسته بودند و در آن قیام‌ها شرکت نداشتند!!) عملاً شرکت کارگران و به طور کلی اردوی کار در تظاهرات و قیام‌های قهرآمیز توده‌ای در دیماه را انکار نموده و فریادهای رسای مرگ بر جمهوری اسلامی آنها را نشنیده می‌گیرد. البته این سازمان دیگر نمی‌گوید که اگر اعتراف کند که کارگران ایران در تظاهرات توده‌ای دیماه با حرارت هر چه تمامتر مرگ بر جمهوری اسلامی را فریاد زده اند، این امر چه وظیفه‌ای در مقابل فعالین این سازمان قرار می‌دهد؟ و به عبارت دیگر سر دادن چنان شعاری از طرف کارگران ایران باعث انجام کدام کار مبارزاتی از طرف آنها می‌گردد؟! یا شاید به این دلیل چنین اتهامی به کارگران آگاه، مبارز و شجاع ایران می‌زنند که آنها را مثلاً مسئول رخوت سیاسی کنونی نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر همچون خود در خارج از کشور قلمداد کنند! در هر حال در ادعای سازمان فدائیان (اقلیت) این انتظار نهفته است که گویا کارگران باید با دست گرفتن پلاکاردهائی که نام، محل و مشخصات کارخانه یا مؤسسه تولیدی‌ای که در آن کار می‌کنند، روی آن‌ها نوشته شده است به خیابان بیابند و در صف متحد، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بدهند. اما،

آیا چنین انتظاری نه فقط از کارگران ایران بلکه در شرایط مشابه از کارگران هر کشور دیگری بجاست؟ این مگر اعلان جنگ به حکومت بدون آمادگی برای جنگ با آن نیست؟ آیا "اقلیت" حاضر است که کارگران ایران را به مقابله مسلحانه با جمهوری اسلامی فرا خواند؟ باید توجه داشت که دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی در یک تظاهرات عمومی توده‌ای که کارگران هم در آن شرکت می‌کنند یک چیز است و انجام تظاهراتی از آن نوع با نام و مشخصات این یا آن کارخانه که کارگران معینی در آنجا کار می‌کنند، چیزی دیگر. خیلی از کارگران روسیه چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه مسلح بودند و با سنگربندی در خیابان و یا دست زدن به عملیات چریکی (که در آن زمان تاکتیک جدیدی بود) به مقابله مسلحانه با نیروهای مسلح تزار می‌پرداختند. چرا "اقلیت" به هنگام الگو برداری از انقلاب در روسیه این بخش از حرکت کارگران را نمی‌بیند؟ و چرا بر رهنمودهای حزب بلشویک به کارگران در این حوزه پرده ستر می‌کشد؟

در جامعه ما امروز گروه‌های اجتماعی مختلف یا به عبارت دیگر طبقات مختلفی هستند که در میدان مبارزه سیاسی حضور به هم رسانده اند، و آنچه ما امروز در جامعه شاهدیم همان "بر آمد آشکار سیاسی طبقات" می‌باشد که لنین از آن صحبت کرده است. می‌دانیم که مارکس در شرایط جوامع اروپا در دوره خود و حتی لنین در روسیه استبدادی در ۱۹۰۵، از "تیرباران افراد غیرمسلح" توسط حکومت‌ها یعنی از اقدامات خونین آشکار آنها علیه توده‌ها به عنوان جنگ داخلی ستمگران علیه ستمدیدگان یاد می‌کنند. در این معنا به واقع ما در ایران از دیر باز شاهد جنگ داخلی می‌باشیم. اما اکنون وضع آشکارتر از آن است که کسی بتواند انکار کند که در ایران تحت سلطه، یک جنگ داخلی آشکار و کاملاً شدید بین جمهوری اسلامی و مردم جریان ندارد؟ آیا به عنوان نمونه مقابله نیروهای مسلح رژیم با کارگران هپکو و آذر آب در اراک، شلیک گاز اشک‌آور و ضرب و شتم این کارگران قبل از دیماه نشان یک جنگ داخلی نبود؟ و بعد در خود دیماه آیا قیام‌های قهر آمیز کارگران و دیگر گروه‌های اجتماعی تحت ستم، به معنی جنگ آنان با دشمنانشان نبود؟ آیا جنگ آشکار درواپش، کشاورزان اصفهان، مردم اهواز، کازرون و... رویدادهای خونین دیگر و ضرب و شتم کارگران و اقدامات ضد انقلابی هر چه شدیدتر و قهرآمیزتر رژیم علیه کارگران مبارز و دیگر توده‌های مردم که در جلوی چشم همگان جریان دارد به جز جنگ بین نیروهای انقلابی پیشبرنده جامعه و نیروهای ارتجاعی و عقب‌گرا، بین استعمار شده‌ها و استثمارگران، بین ستمدیدگان با ستمگران و به طور کلی بین مردم تحت سلطه و ستم ایران با دشمنان طبقاتی خود چه معنا و نام دیگری می‌تواند داشته باشد؟

لنین درست در شرایط مشابه که بحث بر سر جنگ داخلی در روسیه (۱۹۰۵) می‌باشد به صراحت مطرح می‌کند که: "به اطراف خود نگاه کنید. سر خود را از پنجره کابینه کار خود بیرون بیاورید تا بتوانید به این سؤالات پاسخ دهید. مگر خود حکومت اکنون با تیرباران‌های دسته جمعی افراد مسالمت‌جو و بی‌اسلحه در همه جا، جنگ داخلی را شروع نکرده است؟..." و بعد می‌گوید: "کسی که در لحظه کنونی نمی‌خواهد به حکومت مطلقه و به ارتجاع حمله کند، کسی که خود را برای این حمله حاضر نمی‌کند، کسی که این حمله را تبلیغ نمی‌کند - آن کس بیهوده نام طرفدار انقلاب روی خود می‌گذارد." این سخن را امروز می‌توان در مورد نیروهای سیاسی رفرمیست در ایران که به بهانه‌های مختلف و از جمله گویا "نا آگاهی کارگران" حتی به تبلیغ ضرورت حمله به جمهوری اسلامی نمی‌پردازند به کار برد. تصویری که اینان از لنین ارائه می‌دهند، لنینی است که گویا همچون خود اینان مخالف دست زدن به سلاح بوده است. ولی لنین واقعی در شرایطی که جامعه در دوران انقلاب به سر می‌برد، از ضرورت "سرکوب بی رحمانه ضد انقلاب" سخن می‌گوید، از ضرورت "رساندن اسلحه به کارگران" حرف می‌زند. و خطاب به نیروی‌های سازشکار و رفرمیست که در آن شرایط مثلاً مطرح می‌کردند که "ترویج توده‌ای برنامه دموکراتیک قادر به ایجاد شرایط اجتماعی و روحی لازم برای قیام مسلحانه همگانی است" (اشاره به نوشته استرووه، رهبر حزب بورژوازی مشروطه طلب)، در حالی که می‌گوید "انقلابی‌گری مبتذل نمی‌فهمد که حرف هم عمل است"، اما روی این امر پای می‌فشارد که: "وجه تمایز لحظه انقلاب با لحظات تهیه و تدارک معمولی و عادی تاریخی همین است که در این لحظه حالت روحی، هیجان و اعتقاد توده باید در عمل متظاهر گردد و متظاهر هم می‌گردد... وقتی لحظه انقلاب فرا رسید، وقتی "روبنای" کهن جامعه از هر طرف شکاف برداشت، وقتی که بر آمد سیاسی آشکار طبقات و توده‌ها که در کار ایجاد روبنای جدیدی برای خود هستند صورت واقعیت به خود گرفت، هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد - آنوقت به شیوه گذشته، به "حرف" اکتفاء نمودن و در عین حال برای پرداختن به "عمل" شعار صریح ندادن و شانه خالی کردن از عمل با استناد به "شرایط روحی" و "تبلیغات" به طور کلی، معنایش جمود فکری، رخوت و دراز گوئی یا به عبارت دیگر خیانت به انقلاب و عهد شکنی و خیانتکاری در آن است. یاهو سران بورژوا دموکرات فرانکفورت نمونه تاریخی فراموش نشدنی یک چنین خیانت یا کند ذهنی آمیخته با دراز گوئی هستند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

مسلماً نیازی به ذکر این نقل قول‌ها نبود اگر نیروهای سیاسی ایرانی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر

خود را پیرو اندیشه‌ها و تعالیم لنین معرفی نکرده و تحت این عنوان به نوبه خود به اشاعه تفکرات رفرمیستی در جنبش نمی‌پرداختند. بفرمائید! اگر می‌گوئید که راه انقلاب ایران "قیام مسلحانه" می‌باشد در شرایطی که جامعه ایران همچون روسیه سال ۱۹۰۵ یک دوره انقلاب را از سر می‌گذراند، پس به سبک لنین برای آن تدارک ببینید! و اگر در خارج از کشور هستید و امکان عملی برای چنین تدارکی را ندارید ضرورت سازماندهی مسلح کارگران و دیگر ستمدیدگان را یادآور شده و این ضرورت را با همه توان تبلیغ کنید و روشنفکران و کارگران انقلابی در ایران را به انجام چنین کاری فرا خوانید. این راه "مستقیم" تدارک برای قیام را با کارگران مبارز ایران در میان بگذارید. اما رفرمیست‌های وطنی ما این راه را با بهانه‌های جویانه و از جمله ترساندن مردم از مبارزه مسلحانه و مشخصاً از جنگ و گسترش خشونت رد می‌کنند. در حالی که لنین در شرایط انقلابی سال ۱۹۰۵ در روسیه از قول مارکس می‌گوید "انقلاب لکوموتیو تاریخ است. انقلاب جشن ستمکشان و استثمار شوندگان است"، و اضافه می‌کند که "توده مردم هیچگاه نمی‌تواند مانند زمان انقلاب آفریننده فعال نظامات اجتماعی نوین باشند... ولی رهبران احزاب انقلابی نیز در چنین مواقعی باید وظایف خود را در مقیاس وسیعتر و با تهوری بیشتر طرح کنند." (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک). وی در همان کتاب یاد آور می‌شود که: "ما خائن و عهدشکن در انقلاب خواهیم بود اگر از این انرژی مخصوص به جشن توده‌ها و از این شور انقلابی آنان برای یک مبارزه بی‌رحمانه و فداکارانه به منظور دسترسی به راه مستقیم و قطعی استفاده نمائیم." در پی چنین نظرات و تفکرات انقلابی بود که در شرایطی که موقعیت انقلابی در جامعه روسیه هنوز کاملاً اوج نگرفته و هنوز معلوم نبود جامعه به چه سمتی روان است و حتی حرکت انقلابی بزرگی چون شورش در رزمناو پوتمکین هم به وجود نیامده بود، کنگره سوم حزب بلشویک در کنار قطعنامه‌هایی که برای ارتقای آگاهی کارگران و متشکل کردن آنها تنظیم می‌نمود این قطعنامه مشخص را نیز صادر می‌کند: "با توجه به این که حکومت تزار" باندهای سیاه تشکیل می‌دهد و به طور کلی تمام عناصر مرتجع غیر آگاه و یا آنهایی را که کینه نژادی و مذهبی کور ساخته بر ضد انقلاب بر می‌انگیزد، کنگره" مقرر می‌دارد که به تمام سازمانهای حزبی دستور داده شود... بر ضد تعرض باندهای سیاه و به طور کلی تمام عناصر مرتجعی که از طرف دولت هدایت می‌شوند، سازمان مقاومت مسلحانه تشکیل دهند." (نقل قول‌های فوق از کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" می‌باشند). به راستی نیروهای به اصطلاح مارکسیست - لنینیست، این نیروهای به واقع رفرمیست مدعی طرفداری از طبقه کارگر در ایران، در مقابل این قطعنامه انقلابی و کل آموزش‌ها و سفارشات لنین چه دارند که بگویند؟

کدام جانشین برای جمهوری اسلامی؟

موضوع مهم دیگر که به انقلاب کنونی ایران مربوط است ترسیم یک آلترناتیو واقعی و به عبارتی دیگر شناساندن نوع حکومتی است که برای تحقق خواسته‌های توده‌ها باید جانشین جمهوری اسلامی گردد. وظیفه تئوریزه کردن این امر بر عهده نیروهای پیشرویی قرار دارد که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق خواسته‌های برحق و انقلابی توده‌های به پا خاسته می‌باشند. لذا در شرایطی که توده‌ها حاکمیت کنونی را نفی و به لزوم استقرار حکومت و نظم جدید پی برده اند، باید به طور کاملاً روشن و صریح این امر که چگونه حکومتی می‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه ایران باشد به توده‌ها توضیح داده شود و همچنین به آنها گفته شود که چگونه می‌توان به چنان حکومتی دست یافت.

در تعیین حاکمیتی که واقعا مدافع اکثریت آحاد جامعه باشد در رابطه با نیروهائی که به نام چپ شناخته می‌شوند، این بحث مطرح است که اگر قرار به برخوردی جدی است هم باید شرایط تحقق آن حاکمیت معلوم شود و هم چگونگی دست یابی به آن پیشاپیش باید ترسیم گردد. برخی از برقراری حکومت شورائی صحبت می‌کنند بدون آن که ماهیت طبقاتی این حکومت و نقش کارگران در آن را با وضوح بیان کرده و راه‌های عملی رسیدن به این حکومت را تعیین و روشنی بخشند. آنهم در شرایطی که شکل شورائی داشتن یک حکومت الزاماً به معنی کارگری و انقلابی بودن آن نیست. کسانی هم هستند که مشخصاً از برقراری یک حکومت سوسیالیستی و سپردن قدرت به دست شوراها (البته بدون ارائه درک روشنی از شوراها) سخن می‌گویند. همانطور که می‌دانیم شوراها کارگری و برقراری حکومت شورائی سوسیالیستی دست آورد پرتولاریای روسیه می‌باشد. اما اغلب کسانی که در ایران از انقلاب سوسیالیستی و شورائی صحبت می‌کنند همانها هستند که حتی تصور تسلیح کارگران را هم به خود راه نمی‌دهند و عملاً هم نقشی برای روشنفکران انقلابی در این زمینه قایل نیستند. آنها یا نمی‌دانند و یا به روی خود نمی‌آورند که اگر منظور از شوراها کارگری، همان است که مثلاً در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه وجود داشتند، آن شوراها با وجود کارگران مسلح و سربازان مسلح بر پا شدند. اساساً بدون مسلح بودن شوراها کارگری در روسیه، آنها به راحتی از طرف نیروی سرکوب دشمن قلع و قمع می‌شدند. (مطالعه مطلبی تحت عنوان "در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکثریتی دیگر" از نویسنده این سطور نیز می‌تواند اطلاعاتی در این زمینه به خوانندگان ارائه دهد). بنابراین این دسته در درجه اول باید بگویند که شوراها مورد نظرشان کی و در چه پروسه‌ای می‌توانند مسلح شوند و نقش نیروهای روشنفکر به مثابه نیروی آگاه در این زمینه چیست؟

اما از موضوع فوق که بگذریم، باید بدانیم که تعیین جایگزین برای جمهوری اسلامی قبل از این که

امری نظری باشد یک امر کاملاً عملی است. بلشویکها در سال ۱۹۰۵ در مقابل کسانی که بر سوسیالیستی بودن انقلاب روسیه اصرار می‌ورزیدند، ضمن متذکر شدن این امر بدیهی که سوسیالیسم را طبقه کارگر باید در کشور بر پا کند و "آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می‌تواند انجام گیرد"، وجود طبقه کارگر متشکل و آگاه به منافع طبقاتی خود را از شروط اصلی برپائی سوسیالیسم در جامعه خود به حساب می‌آوردند. با توجه به این که در جریان انقلاب ۱۹۰۵ نیروهای مخالف بلشویکها مرحله انقلاب را سوسیالیستی می‌خواندند، لنین در پاسخ به آنها می‌گفت: "صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سر و صدا ولی تو خالی آنارشیستی اکتفا نوزدید، آنوقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کامل‌تر اصلاحات دموکراتیک."

شکی نیست که شرایط کنونی جامعه ایران به لحاظ ساختار اقتصادی - اجتماعی بسیار متفاوت از جامعه روسیه در سال ۱۹۰۵ می‌باشد. اگر در روسیه بورژوازی خود در مقابل حکومت تزار قرار داشت و بلشویکها آن را متفق موقتی خود به حساب می‌آوردند، در جامعه ما کارگران تنها با خلع ید از سرمایه داران می‌توانند انقلاب را به پیش ببرند و تنها با نابودی سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران (که بزرگترین ویژگی آن وابستگی اش به امپریالیسم می‌باشد) امکان رهایی طبقه کارگر و تحقق خواسته‌های ستمدیدگان در ایران وجود دارد. اما این واقعیت ذره‌ای از اهمیت آموزش لنین که تعیین مرحله انقلاب یک امر عملی و در ارتباط با واقعیت‌های عینی است در ارتباط با بحث چه حکومتی باید جانشین جمهوری اسلامی گردد، نمی‌کاهد. ببینیم امر عملی بودن مرحله انقلاب در جامعه ما به چه معناست.

انقلاب دموکراتیک پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی در ایران!

به گونه‌ای که چریکهای فدائی خلق از دیر باز از زبان رفیق مسعود احمدزاده مطرح کرده اند، عصر انقلابات دموکراتیک با رهبری‌های بورژوائی یا احیاناً خرده بورژوائی، در سراسر جهان دیگر به سر آمده است و در ایران نیز انقلاب تنها با رهبری طبقه کارگر می‌تواند به پیروزی برسد. رفیق مسعود از لزوم انقلاب دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر صحبت می‌کند. با این حال وی با وفاداری به آموزش لنین و وقوف به این امر که مرحله انقلاب دقیقاً مشروط به فاکتورهای عملی است، مطرح می‌کند که انقلاب در ایران با عام‌ترین شعارها و برنامه‌های دموکراتیک شروع می‌شود و پرولتاریا در جریان یک مبارزه مسلحانه انقلابی توده‌ای خود را متشکل و قدرتمند می‌سازد؛ و در این روند است که باید توانائی تأمین هژمونی

خود بر اقشار خرده بورژوازی را به دست آورد. بنابراین وقتی کارگران در شرایط و فضائی که رشد مبارزه مسلحانه در جامعه به وجود می‌آورد امکان متشکل شدن در ارگان‌های صنفی و انقلابی خود را یافته (و حتی موفق به ایجاد حزب واقعی طبقه کارگر گردیدند) در این صورت قادر به پیشبرد انقلاب در جهت تحقق جامعه دلخواه خود یعنی سوسیالیسم خواهند شد. اگر چنین پروسه‌ای طی شود آنگاه مسیر انقلاب دیگر نه مسیر یک انقلاب دموکراتیک بلکه انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. به همین خاطر باید گفت که بر اساس نظرات چریک‌های فدائی خلق، طبقه کارگر در ایران، انقلاب سوسیالیستی خود را با دست زدن به انقلاب دموکراتیک آغاز می‌کند و در پروسه انقلاب می‌کوشد خود را متشکل و قدرتمند ساخته، فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه اشاعه دهد و به طور کلی توانائی انجام انقلاب سوسیالیستی را به دست آورد.

بنابراین در مقابل این سؤال که طبقه کارگر ایران چه حکومتی را باید جایگزین دولت بورژوائی (در شرایط کنونی دولت بورژوائی جمهوری اسلامی) سازد، تنها پاسخ علمی و عملی پاسخی است که مطرح می‌کند: حکومتی که طبقه کارگر در رأس آن قرار داشته باشد.

اما همه مسأله در ایران بر سر آن است که چگونه می‌توان رهبری طبقه کارگر را در انقلاب تأمین نمود. به عبارت دیگر طبقه کارگر ایران در چه پروسه‌ای می‌تواند به عنوان طبقه آگاه به منافع طبقاتی خود متشکل شده و توانائی اشاعه و بسط فرهنگ سوسیالیستی را در جامعه کسب کرده و انقلاب را رهبری نماید. تجربه روسیه به طور مشخص نشان می‌دهد که انقلابیون کمونیست با کار در تشکل‌های کارگری (در اتحادیه‌ها و غیره) و همچنین شرکت در محافل کارگری و در آمیختن با کارگران، از نزدیک در جریان مبارزه آنها قرار گرفته، برای پیشبرد آن مبارزات رهنمودهای عملی داده و در عین حال با پخش اعلامیه و نشریات آگاه‌گرانه سعی می‌کردند آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برده و آنها را متشکل نمایند. اما همانطور که می‌دانیم در ایران سلطه یک دیکتاتوری بسیار شدید و قهرآمیز، اساساً امکان ایجاد تشکل کارگری در هیچ شکلی را به کارگران ما نمی‌دهد. در کارخانجات و همه مؤسسات و مراکز تولید نیروهای امنیتی حضور دارند و شدیداً مواظبند که هیچ حرکت مبارزاتی در میان کارگران شکل نگیرد. در تمام طول عمر رژیم جمهوری اسلامی کارگران ما قادر نبوده اند حتی در تعدادی محدود محفل‌های مبارزاتی علنی بین خود به وجود آورند. حتی در آنجا هم که کارگران سعی در ایجاد سندیکا نمودند با یورش پلیس و زندان و شکنجه مواجه شدند. بنابراین در شرایط دیکتاتوری که کارگران از وجود تشکل‌های صنفی خود محرومند و حتی ایجاد محافل علنی کارگری هم امکان‌پذیر نمی‌باشد، پس روشنفکران کمونیست هم قادر به انجام کارهای مبارزاتی از آن نوع نیستند که سوسیال - دموکرات‌های روسیه با برخورداری

از ابزارهای لازم (اتحادیه و محافل کارگری)، به طور مؤثر و راه گشا انجام می‌دادند. این واقعیات به روشنی خود گویاست که مسیر بردن آگاهی سوسیالیستی از طرف روشنفکران کمونیست به میان طبقه کارگر در جامعه تحت سلطه ایران که دیکتاتوری خشن بر آن حاکم است، نمی‌تواند همان مسیر و راهی باشد که بلشویک‌ها در روسیه طی کردند.

اما نیروهای رفرمیست مدعی دفاع از طبقه کارگر در ایران، بی‌اعتنا به تفاوت شرایط جامعه روسیه با ایران تحت سلطه امپریالیسم هنوز پا گذاشتن در جای پای سوسیال - دموکرات‌های روسیه را راه متشکل کردن کارگران ایران جا می‌زنند. آنها از ایجاد به اصطلاح کمیته‌های اعتصاب در کارخانجات و محیط‌های کارگری صحبت می‌کنند که همانطور که تجربه هم نشان داده حتی اگر بتوانند به وجود آیند به هیچوجه در شرایط دیکتاتوری ذاتی سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم بر جامعه ایران، امکان رشد و ادامه کاری و تأثیرگذاری لازم را ندارند. در نتیجه از این طریق قطعاً امکان بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران ایران و فراهم کردن شرایط برای تشکیل یابی طبقاتی طبقه کارگر ما وجود ندارد.

امروز در شرایطی که کارگران مبارز و دیگر توده‌های مردم در هر گوشه از جامعه، رهائی از شرایط بسیار ظالمانه کنونی را فریاد می‌زنند بسیاری به درستی با افسوس مطرح می‌کنند که حیف که جنبش انقلابی کنونی در ایران دارای یک رهبری انقلابی نیست. البته این واقعیت در نزد نیروهای اپورتونیست به وسیله‌ای برای اشاعه یأس و ناامیدی تبدیل گشته که بدون آن که نقشی برای خود جهت کمک به ایجاد چنان رهبری انقلابی در جامعه قایل باشند، با عدم باور به توده‌ها و جریان مبارزات طبقاتی در جامعه که پیشبرنده تاریخ به جلو می‌باشند، پیشاپیش "شکست سختی" را برای جنبش توده‌ها پیش بینی کرده اند.

رهبری انقلابی چگونه می‌تواند به وجود آید؟

اما آیا جنبش انقلابی مردم ما محکوم است که همواره از نبود رهبری انقلابی در رنج باشد؟ آیا راهی هم برای ایجاد چنین رهبری‌ای وجود دارد؟ چرا این سؤال مطرح نمی‌شود که در جامعه دیکتاتور زده ایران، رهبری انقلابی چگونه می‌تواند به وجود آید؟ و نیروهای انقلابی در ایران اکنون چه کار باید بکنند و به چه وظایفی باید جامه عمل ببوشانند تا زمینه ایجاد رهبری انقلابی را در جامعه به وجود آورند؟

بحث فوق در حقیقت شکل دیگری از بیان این بحث دیرینه است که طبقه کارگر در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی در ایران در چه پروسه‌ای می‌تواند متشکل شده و توانائی قرار گرفتن در رأس جنبش توده‌ها را پیدا نماید؟ اما این بحث امروز در شرایط انقلابی کنونی حاکم بر جامعه به شکل کاملاً

عینی و عملی مطرح است. بحث این است که کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست در ایران امروز با استفاده از شرایط و امکاناتی که وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه به وجود آورده است، باید به کدام شکل از مبارزه به طور عمده دست بزنند و کدام مسیر انقلابی را طی کنند تا راه را برای تأمین هژمونی و رهبری طبقه کارگر در جنبش بگشایند تا این طبقه قادر شود با سرنگونی جمهوری اسلامی حاکمیت سیاسی را در جامعه به دست خود بگیرد!؟

واقعیت این است که شرایط انقلابی کنونی بهترین فرصت را برای کارگران ایران برای متشکل کردن خود و رفع نقصان مهم جنبش کنونی ایران یعنی فقدان رهبری انقلابی، به وجود آورده است. امروز بسیاری از کارگران ایران تحصیل کرده اند. در میان آنها کارگران کمونیست و آگاه به منافع طبقاتی خود کم نیستند. این کارگران با همراهی روشنفکران صادق و واقعاً کمونیست باید خود را در تشکلهای سیاسی - نظامی متشکل کنند تا در درجه اول بتوانند بقاء و ادامه کاری خود را تضمین نمایند. نزدیک به چهار سال مبارزه کارگران و کمونیستها در زیر سلطه جمهوری اسلامی، از یک طرف و همه تجربه‌های مبارزاتی در گذشته، چه تجربه منفی حزب توده و روشنفکرانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل به کار آرام سیاسی بی‌ثمری مشغول بودند و چه تجارب مثبت انقلابیون مسلح در دهه پنجاه، همه بیانگر آنند که تحت دیکتاتوری حاکم بر جامعه تنها یک تشکل سیاسی - نظامی می‌تواند امکان و شرایط حفظ و رشد خود را داشته باشد.

در حال حاضر تشکلهای سیاسی - نظامی باید وظیفه بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران، تحلیل اوضاع و احوال جامعه، افشای ترفندها و توطئه‌های دشمنان مردم، روشنگری در مورد مسایل مختلف جامعه و افشای تبلیغات آنان که چه از طریق رسانه‌های خود جمهوری اسلامی و چه از طرف رسانه‌هایی که از خارج، اغلب در پوشش مخالفت با رژیم، پخش می‌شوند و به طور کلی کار وسیع روشنگرانه و افشاگرانه را با توضیح واقعیتها با دید علمی مارکسیستی به عهده بگیرند. از طرف دیگر این تشکلهای سیاسی - نظامی باید با دست زدن به عملیات مسلحانه علیه دشمن - ضمن انتخاب دقیق سوژه منطبق بر نیازهای شرایط فعلی و روحیات توده‌ها - و توضیح و تشریح دلایل این عملیات و چشم اندازهای استراتژیکی اعمال انقلابی خود بکوشند حسن نظر توده‌ها را نسبت به خود جلب کرده، کارگران را به قدرت خودشان آگاه ساخته و از این طریق خود را به کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه بشناسانند. به این نحو آنها خواهند توانست با جلب اعتماد توده‌ها نسبت به خود و به دست آوردن حمایت معنوی آنها، زمینه را برای تبدیل این حمایت معنوی به حمایت مادی و در نتیجه برخوردار شدن از انرژی و توان توده‌ها برای پیشبرد مبارزه برای رهائی، آماده سازند.

نمی‌توان تردید داشت که تعمیق آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران و متشکل کردن آنها و همچنین توسعه فرهنگ سوسیالیستی در میان همه ستم‌دیدگان ایران تنها با پیمودن چنین مسیری برای کمونیست‌های راستین ایران امکان‌پذیر می‌باشد. چرا که در چشم انداز این راه امکان سازماندهی توده‌های انقلابی برای انجام مبارزه مسلحانه در جهت آزادسازی مناطق وجود دارد و به گونه‌ای که تجربه درخشان جنبش مسلحانه در گُردستان در جریان قیام بهمن ۱۳۵۷ ثابت نمود از این طریق تحت رهبری کمونیست‌های راستین نه فقط در خود منطقه‌ای که به نیروی یک خلق مسلح آزاد شده، بلکه تحت تأثیر قدرت انقلابی و جو انقلابی ایجاد شده توسط این قدرت انقلابی، زمینه‌های کاملاً مساعدی برای رشد آگاهی طبقاتی و کمونیستی در میان کارگران دیگر مناطق نیز مهیا می‌گردد. این در عین حال مسیر ساخته شدن حزب طبقه کارگر، یک حزب کمونیست واقعی نیز می‌باشد.

خلاصه باید گفت که برای پیمودن راه درست انقلاب باید از ساختار اقتصادی - اجتماعی، طبقات موجود در جامعه، چگونگی صف‌بندی آنها و مسایل مختلف از جمله شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگ و باورهای توده‌ها و غیره تحلیل درستی داشت تا بتوان مسیر درستی را در انقلاب پیمود ولی در عین حال درس‌گیری از تجارب گذشته اکیداً لازم است. بین الگوبرداری از انقلابات گذشته و تجربه‌اندوزی از آن انقلابات، تفاوت بزرگی وجود دارد. اهمیت مطالعه و کسب اطلاعات واقعی از تاریخ گذشته ایران و تاریخ انقلابات در کشورهای جهان به حدی است که اساساً بدون آموختن از تجارب انقلابی گذشته نمی‌توان راه صحیح انقلاب در کشور خود را به درستی شناخته و طی نمود.

با درک ضرورت مطالعه تاریخ و درس‌آموزی از آن، در ارتباط با بحث فوق دو نمونه قابل ذکر است. نمونه اول مربوط به تجربه منفی برخورد نیروهای چپ‌نمای سازشکار در ایران نسبت به مبارزه مسلحانه توده‌ها در ایران و به خصوص خلق گُرد، بلافاصله بعد از قیام سال ۱۳۵۷ می‌باشد. در آن زمان مثلاً سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که به دلیل برخورداری از اعتبار چریک‌های فدائی خلق واقعی (در حالیکه راه و سنتها و آرمانهای آنها را نفی نموده بود)، نیروی زیادی داشت، اگر قرار بود پیرو یک سیاست انقلابی باشد می‌بایست و می‌توانست، هم در کنار مردم مبارز گُرد قرار گرفته و نیروی خود در سراسر ایران را به نفع پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق گُرد علیه جمهوری اسلامی به کار گیرد و هم مبارزه سایر اقشار و طبقات خلق چه در شکل مسلحانه و چه غیر آن را برای سرنگونی رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی به پیش برد. برای این سازمان فرصت‌های تاریخی دیگری نیز در آن زمان به وجود آمد که برجسته‌ترین آنها مبارزات خلق تُرکمن و اقدام دهقانان مبارز این منطقه در مصادره زمین‌های وابستگان به شاه بود. درگیر شدن در این مبارزه و کمک به دهقانان تُرکمن می‌توانست این سازمان را که عنوان

تنها جریان کمونیستی ایران با بار توده‌ای را با خود حمل می‌کرد در مسیری قرار دهد که مسیر تداوم و پیشبرد انقلاب (علیرغم شکست قیام بهمن) و برقراری پیوند واقعا مبارزاتی هر چه عمیق تر با کارگران سراسر ایران باشد. در چنین پروسه‌ای حزب طبقه کارگر نیز می‌توانست شکل گرفته و رهبری کمونیستی در جامعه تأمین و تضمین گردد.

متأسفانه با تصور در انجام این وظایف انقلابی، طی یک سازشکاری رسوا بین این سازمان و رژیم تازه به قدرت رسیده و هنوز ناتوان جمهوری اسلامی، جنبش دهقانان ترکمن صحرا توسط رژیم سرکوب شد. در گُردستان نیز پیشبرد مبارزه مسلحانه خلق دلیر گُرد به دست نیروهای خرده بورژوازی چون حزب دموکرات گُردستان ایران و سازمان زحمتکشان کومه‌له که این بخش دوم بعداً با بی‌پرنسیبی کامل بدون این که پیوندی با طبقه کارگر ایران داشته باشد خود را "حزب کمونیست ایران" نامید، افتاد. توده‌های انقلابی خلق گُرد (پیشمرگه‌ها) اگر چه در این تشکل‌های سیاسی قهرمانی‌ها نموده و با فداکاری‌های قابل تحسین خود جنبش مسلحانه بزرگی را در گُردستان پیش برده و با حرکت انقلابی خود تجارب انقلابی زیادی در جنبش خلق گُرد و در جنبش سراسر ایران به جا گذاشتند ولی مبارزه جانانه آنان تحت رهبری‌های خرده بورژوازی و با ضربه بزرگی که دو نیروی سیاسی مذکور در جریان جنگ با یکدیگر به جنبش خلق گُرد وارد کردند، نتوانست تداوم یابد.

نمونه دوم مربوط به مسیری است که از جمله کمونیست‌های ویتنام طی کرده و موفق به تشکیل حزب طبقه کارگر در آن کشور شدند. راه آنها، راه ایجاد کمیته و هسته‌های مخفی در کارخانجات نبود بلکه کمونیست‌های ویتنامی در پروسه شرکت در مبارزات مسلحانه دهقانان و در عمل کمک به آنان برای دست یابی به حقوق حقه خود (زمین) موفق به تقویت خود گشته و توانستند به عنوان یک نیروی انقلابی کمونیست پر قدرت، حسن نظر کارگران را نسبت به خود جلب و در بین آنان محبوبیت به دست آورند. درست در چنین پروسه‌ای بود که کمونیست‌های ویتنام امکان پیوند مبارزاتی با طبقه کارگر را یافته و در این مسیر موفق به تشکیل حزب کمونیست شدند. با در نظر داشتن این تجربه می‌توان دید که در شرایط بعد از قیام بهمن برای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران شرایطی به مراتب مناسب‌تر از آنچه کمونیست‌های ویتنام داشتند، آماده بود. سازمان مذکور به خاطر مبارزات درخشان چریک‌های فدائی خلق در اوایل دهه پنجاه، هم یک نیروی سیاسی شناخته شده و محبوب در میان توده‌های وسیعی از مردم حتی در دهکوره‌ها بود و هم از نیرو و توان لازم برای پیشبرد مبارزات توده‌ها که با روحیه انقلابی والای خود حاضر به مبارزه انقلابی بودند، برخوردار بود و به طور مشخص هم در میان کارگران سراسر ایران محبوبیت و اعتبار عظیمی داشت. ولی همین سازمان درست در نقطه مقابل و بر خلاف یک جریان

راستین کمونیستی، ابداً خواستار جنگ انقلابی نبود و به همین خاطر به جای پیمودن مسیری مشابه با کمونیست‌های ویتنام، ظاهراً برای تشکیل حزب طبقه کارگر مشغول ایجاد کمیته و "شورا" در کارخانجات شد.

مسلم است که بحث در اینجا بر سر مبارزه در روستا و بین دهقانان نیست که جامعه امروز ایران در این زمینه بسیار متفاوت از دوره مورد بحث در ویتنام می‌باشد، بلکه بحث این است که چه تجربه مثبت کمونیست‌های ویتنامی و چه تجربه منفی ایران (در اینجا باید از نیروهای سیاسی سازشکار دیگر در جنبش آن دوره هم یاد شود که در رد تئوری مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق بین خود مسابقه گذاشته بودند و نقش تقویت کننده در راست روی‌های سازمانی که تحت نام فدائی فعالیت می‌کرد، داشتند) نشان می‌دهند که برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر نباید از تجربه سوسیال دموکرات‌های روسیه دگم ساخت و راه و روش آنها را که در شرایط روسیه اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست در آن کشور امکان پذیر بوده یگانه شکل ممکن برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر وانمود کرد. بحث این است که اگر شرایط در ایران، در آغاز امکان رفتن به میان طبقه کارگر و انجام کار مؤثر ایجاد پیوند با طبقه کارگر را همچون شرایط روسیه دوره لنین به روشنفکران انقلابی نمی‌دهد می‌توان این وظیفه اساسی را به شکل دیگری انجام داد. برای کمونیست‌ها اصل مسأله یافتن مؤثرین شکل مبارزه برای ایجاد پیوند با طبقه کارگر است نه اینکه چنین وظیفه‌ای را الزاماً باید از همانجائی شروع کنند که در فلان تجربه تاریخی وجود داشته است. به عبارت دیگر اگر ایجاد پیوند با طبقه کارگر برای کمونیست‌ها یک اصل است، این امر که برای رسیدن به این امر از کجا و چگونه باید شروع کنند، اصل نیست. می‌دانیم که کمونیست‌های کوبا و کمونیست پر آوازه انترناسیونالیست، چه گوارای کبیر نیز با پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده‌ای و در این پروسه ایجاد پیوند با طبقه کارگر کوبا، به این امر پاسخ داده و چنین تجربه‌ای را از خود به جای گذاشتند.

دولت جابگزین جمهوری اسلامی و دو خط مشی!

همانطور که دیده می‌شود سؤال "رهبری انقلابی در ایران چگونه می‌تواند به وجود آید" در نظرات چریک‌های فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیست واقعاً معتقد به مارکسیسم - لنینیسم به خصوص در ارتباط با شرایط انقلابی کنونی ایران، پاسخ کاملاً روشن و شفاف و بدون ابهامی دارد (شرح دقیق کامل این امر مهم در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آمده است). در عین حال می‌بینیم که این سؤال و پاسخ به آن با موضوع مهم دیگر یعنی دولتی که باید جایگزین رژیم جمهوری اسلامی گردد، در هماهنگی و پیوند کامل قرار دارد. اگر قرار به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و همراه با آن

پایان دادن به سلطه امپریالیستها در ایران و نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در جامعه می‌باشد، این امر مهم نه از طریق قیام مسلحانه توده‌ای (روشن‌ترین دلیل بر رد آن فقدان رهبری کمونیستی در حال حاضر و عدم امکان ایجاد آن از طریق مسالمت آمیز در شرایط دیکتاتوری حاکم بر ایران می‌باشد) بلکه از طریق پیمودن راه مبارزه مسلحانه توده‌ای - به شکلی که در بالا تشریح گردید - امکان پذیر است. تنها با پیمودن این مسیر از طرف کمونیست‌های صدیق و انقلابی امکان پیوند با طبقه کارگر، تأمین رهبری انقلابی در جنبش وجود دارد و تنها از طریق سازماندهی مسلح توده‌ها در جریان مبارزه مسلحانه است که راه برای تشکیل "ارتش انقلابی" ای که لنین بر ضرورت ایجاد آن جهت برپائی یک "حکومت انقلابی" پای می‌فشرد، تسهیل شده و می‌توان به آن دست یافت. همچنین تنها در این صورت دور نمای یک زندگی سعادتمند انسانی در مقابل کارگران و زحمتکشان محروم و زجر کشیده ایران قرار می‌گیرد.

بنابراین در مقابل این سؤال که دولت جایگزین جمهوری اسلامی چگونه دولتی باید باشد در میان کسانی که به عنوان چپ شناخته می‌شوند دو برخورد سیاسی و دو خط مشی در مقابل هم قرار می‌گیرند. برخورد سیاسی و خط مشی‌ای که چریک‌های فدائی خلق ایران به مثابه یک نیروی کمونیست با وفاداری به اصول مارکسیسم - لنینیسم و آموزش از رهبران کبیر پرولتاریا با اعتقاد به ضرورت جنگ مسلحانه توده‌ای با دشمن مبلغ‌آند، و برخورد سیاسی و خط مشی‌ای که اگر چه مدعی طرفداری از طبقه کارگر و اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم می‌باشد، بر خلاف آموزش‌های مارکسیستی حتی در شرایط کنونی نیز که ایران در دوره انقلاب به سر می‌برد و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد به فکر انجام حرکتی در جهت ایجاد ارتش انقلابی برای برپائی حکومت انقلابی نیست. اینها راه انقلاب را قیام مسلحانه ناگهانی توده‌ها عنوان می‌کنند، اما گوئی قیام مسلحانه توده‌ای مورد نظر شان تدارک نیاز ندارد و کارگران نباید از هم امروز برای به دست گرفتن رهبری آن قیام و یا اگر امکان چنین امری نیست حداقل کوبیدن مهر و تأثیر انقلابی خود بر آن قیام خود را متشکل و مسلح کنند. پس در این دوره پر تلاطم و طوفانی در جامعه نیز مبلغ انجام همان توصیه‌هایی هستند (ایجاد کمیته‌های اعتصاب و غیره در کارخانجات) که پیش از این در دوره آرام مبلغ آن بودند. اما کدام قیام مسلحانه نیاز به سازماندهی مسلح ندارد؟ آیا اینها در رویای خود انتظار قیام خود بخودی بهمن ۱۳۵۷ را می‌کشند تا دوباره برای ایفای نقش غیر انقلابی در صحنه حاضر شوند؟ اگر چنین است باید گفت که این انتظار بیهوده است. تاریخ دو بار عین هم تکرار نمی‌شود.

پاسخ به ندای توده‌ها، وظیفه نیروهای پیشرو کمونیست!

در شرایط کنونی که جامعه ایران در دوره انقلاب قرار گرفته و موقعیت انقلابی در جامعه وجود دارد جا

دارد در همین چهارچوب به وظایفی که در حال حاضر بر عهده نیروهای پیشرو قرار دارد، بپردازیم. لنین مطرح کرده است که "هر موقعیت انقلابی به انقلاب ختم نمی‌شود". در این حکم نکته‌ای مهم و اساسی نهفته است و آن این که، برای دستیابی توده‌های انقلاب‌کننده به پیروزی دو عامل باید همدیگر را تکمیل نمایند: عامل عینی و عامل ذهنی. منظور از عامل عینی همانا تغییراتی است که هم در وضعیت توده‌ها و هم در وضعیت حکومت به وجود می‌آید و لنین از آنها به عنوان "تغییرات عینی" نام می‌برد که خود اثبات‌گر وجود موقعیت انقلابی در یک جامعه می‌باشند. وی می‌نویسد که "در چنین شرایطی فقط وقتی انقلاب به وقوع می‌پیوندد که علاوه بر تغییراتی که در بالا ذکر شد، تغییری ذهنی هم اضافه گردد. یعنی طبقه انقلابی توانائی آن را داشته باشد که به حد کافی از قدرت عملیات توده‌ای انقلابی برای سرنگونی حاکمیت موجود استفاده بکند. این حاکمیت حتی در شرایط بحران هم به خودی خود سقوط نمی‌کند، بلکه آن را باید سرنگون کرد. (نقل از "سقوط اترناسیونال دوم"). در ارتباط با قدرت طبقه انقلابی در واقع باید از عامل ذهنی سخن بگوئیم که خود، هم وجود توده‌هائی با روحیه قوی انقلابی را شامل می‌شود که برای رسیدن به هدف دست به مبارزات فداکارانه و قهرمانانه زده و مرگ را تحقیر می‌کنند و هم وجود یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی به مثابه پیشاهنگ رهبری‌کننده عملیات توده‌ای انقلابی. با ترکیب این دو عامل عینی و ذهنی، انقلاب می‌تواند به پیروزی دست یابد.

توجه به شرایط مشخص کنونی جامعه ایران، نشان می‌دهد که تا جایی که موضوع به تغییر در وضعیت توده‌ها و رژیم بر می‌گردد این "تغییرات عینی" صورت گرفت است. در رابطه با عامل ذهنی نیز همه مسأله به فقدان یک نیروی سیاسی متشکل انقلابی مربوط می‌شود والا تا جایی که به توده‌ها، روحیه والای انقلابی در آنها و داشتن پتانسیل لازم برای انجام مبارزه تا پای جان مربوط است، کمبودی در این زمینه وجود ندارد. واقعیت این است که توده‌های جان به لب رسیده ایران نه فقط در دیماه با مبارزات قهرمانانه و سلحشورانه خود نشان دادند که برای رسیدن به کار، نان، مسکن، آزادی و استقلال حاضر به هر گونه فداکاری می‌باشند و عملاً سینه‌های خود را سپر گلوله‌های نیروهای سرکوبگر نمودند، بلکه در تدوام تظاهرات و قیام‌های قهر آمیز خود در دیماه، علیرغم سرکوب‌های وحشیانه نیروهای داعشی رژیم جمهوری اسلامی به میدان آمده و با حضور مبارزاتی خود و حتی توسل به جنگ خیابانی با این رژیم، عملاً و با فریادی رسا اعلام می‌کنند که دیگر حاضر نیستند به استثمارگران و ستمکاران خود اجازه دهند که همچنان آنها را بچاپند و زندگی جهنمی‌ای را بر آنان تحمیل کنند. نشان می‌دهند که دیگر تحمل وضع کنونی را نداشته و خواهان دگرگونی در نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه می‌باشند. آنها آشکارا - چه با سر دادن شعارهای انقلابی پر معنا و چه با اعمال انقلابی خود - نشان می‌دهند که راه

اصلی دگرگونی و تغییر شرایط نکتت بار حاکم بر زندگی خود را هم که همانا راه انقلاب قهرآمیز می‌باشد، می‌دانند.

اگر در جریان انقلاب برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، توده‌های مبارز ما با این فکر که رهبری انقلابی وجود دارد فریاد می‌زدند "رهبران، ما را مسلح کنید" (و متأسفانه رهبری انقلابی در جامعه وجود نداشت که به این ندا پاسخ دهد)، امروز در قریب به اتفاق تظاهرات و قیام‌های توده‌ای که در این یا آن گوشه از کشور رخ می‌دهد، توده‌های انقلابی از ضرورت مسلح شدن و توسل به مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان سخن گفته و با شعارهایی نظیر "وای به روزی که مسلح شویم" و یا "می‌کشیم، می‌کشیم" آن که برادرم کشت" یا "آتش جواب آتش"، هم ضرورت مسلح شدن و انجام مبارزه مسلحانه و هم آمادگی خود را برای پیشبرد یک مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان اعلام می‌کنند. توده‌ها به درستی انتظار دارند که یک نیروی سیاسی انقلابی متشکل، به سازماندهی مسلح آنها بپردازد. اساساً پاسخ دادن به ندای توده‌ها، آموزش از آنها و حرکت در راستای خواست و نیاز توده‌ها در جهت تأمین منافع آنان وظیفه تخطی ناپذیر نیروهای سیاسی پیشرو جامعه است و اتفاقاً پاسخ به درخواست کنونی توده‌های انقلابی در صحنه، امروز وظیفه عمده و اساسی نیروهای آگاه و کمونیست را در جامعه تعیین می‌کند.

اما اگر در حال حاضر تشکل سیاسی - نظامی شناخته شده قوی و انقلابی‌ای وجود ندارد که نشان دهد به خواست و ندای توده‌ها پاسخ مثبت می‌دهد، خود توده‌های انقلابی تا آنجا که در قدرت دارند به مبارزه قهرآمیز با نیروهای مسلح رژیم می‌پردازند. این توده‌های به پا خاسته و دلیر در جریان تظاهرات خود در مواجهه با دشمن گاه به پرتاب سنگ و آجر پاره مبادرت می‌ورزند. گاه به جنگ تن به تن و کتک زدن متقابل نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم می‌پردازند. یا از تاکتیکی علیه نیروهای سرکوبگر استفاده می‌کنند که از خود آنان آموخته اند (راندن ماشین به سوی مزدوران حکومتی و زیر گرفتن آنها - موردی که در ارایش انقلابی در رزم جانانه خود علیه بسیج و پاسداران رژیم به کار بردند). توده انقلابی در مواردی با سلاح گرم به مقابله با دشمن دست می‌زند (یک مورد از آن در مبارزات کشاورزان اصفهان مشاهده شد) و گاه مبارزه مسلحانه خود علیه نیروهای سرکوبگر را با پرتاب بمب‌های دستی و یا بمب‌های آتشزا به میان آنان به نمایش می‌گذارد که مورد آخر آن در مبارزه قهرآمیز توده‌های جان به لب رسیده خرمشهر در جلوی چشم همگان قرار گرفت. البته خبرهایی از این دست در رابطه با اقدامات مسلحانه توده‌ها، در شرایطی که رسانه‌ها به طور عمده در دست نیروهای متعلق به جبهه ضد انقلاب قرار دارند، کمتر امکان پخش پیدا می‌کنند. در شرایط کنونی رسانه‌های ارتجاعی تلاش فراوانی می‌کنند تا ذهن‌ها را مشغول مبارزات به اصطلاح مدنی ساخته و ضمن تقبیح قهر انقلابی توده‌ها رفرمیسم را در جامعه اشاعه دهند.

با این حال در ویدئوئی نیز دیدیم که جوانانی که در منطقه‌ای در پشت صحنه در کمین نیروهای مسلح سرکوبگر رژیم نشسته بودند به هنگام عبور گله‌ای از آنها، بمب‌های آتشزا به میانشان پرتاب کرده و ضمن وارد آوردن خسارت به ایشان، آنها را از حرکت باز داشتند. جالب است که این مورد بیانگر یک کار گروهی بود که امید به تداومش را در دلها زنده می‌کرد. همچنین می‌دانیم که تظاهرات عمومی مسالمت آمیز مردم و به طور مشخص کارگران چطور با دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی وحشی رژیم و اعمال قهر ضد انقلابی آنها علیه تظاهر کنندگان، فوری شکل قهر آمیز به خود می‌گیرد. در جریان تظاهرات و تجمعات کارگری، در موارد زیادی کار به کتک زدن کارگران توسط آن نیروها و درگیری بین کارگران و نیروهای مسلح رژیم می‌کشد.

اوضاع در جبهه ضد انقلاب!

امروز شرایطی بر جامعه ایران حاکم است که نه رژیم جمهوری اسلامی به مثابه کانال اصلی سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران، علیرغم همه وحشی‌گری‌ها و اعمال جنایتکارانه‌اش قادر است توده‌ها را از میدان مبارزه کنار زند و نه توده‌ها در لحظه کنونی از چنان قدرتی برخوردارند که بتوانند بساط این رژیم ننگین دار و شکنجه را در هم کوبیده و خود آن را به زباله‌دان تاریخ بیافکنند. دشمنان توده‌های تحت ستم ما از خود جمهوری اسلامی گرفته تا امپریالیستها (همراه با نیروها و رسانه‌های وابسته به آنها)، این استثمارگران و ستمکاران جنایتکار و وحشی، اکنون که حاکمیت خود و سیستم ظالمانه سرمایه‌داری را با خیزش توده‌های انقلابی در خطر می‌بینند برای حفظ وضع نکبت بار و مصیبت‌آور موجود در هر زمینه و حوزه‌ای به تلاش‌های شدید و گسترده‌ای دست زده اند. رسانه‌های امپریالیستی با قلب حقایق - البته با مخلوط کردن راست و دروغ با هم - و اشاعه ایده‌های رفرمیستی در جهت انحراف مسیر مبارزات مردم فعالیت گسترده‌ای را در پیش گرفته اند. در حال حاضر، کار سرکوب مبارزات توده‌ها را خود جمهوری اسلامی به عهده دارد و این رژیم در شرایطی که به قول عباس عبدی از مهره‌های اصلاح طلب رژیم که در گفتگو با گروه تحلیل، تفسیر و پژوهش‌های خبری ایران - ۱۱ خرداد ۱۳۹۷) اعتراف کرد که شیرازه امور در اکثر نهادها و ارگان‌های دولتی از هم پاشیده شده و به قول وی کار آمدی ندارند، اما به وظیفه خود که سرکوب مبارزات توده‌ها و کنترل جامعه از طریق اعمال قهر ضد انقلابی در آن عمده است، عمل می‌کند. جمهوری اسلامی وظیفه سرکوب توده‌ها را با میلیتاریزه کردن کامل تمام مناطق، برقراری حکومت نظامی اعلام نشده و ولو کردن نیروهای مسلح و امنیتی خود در کوچه و خیابان، توسل به دستگیری‌های گسترده، اعمال شکنجه‌های وحشیانه به زندانیان و کشتار بی شرمانه در زندانها انجام می‌دهد. امروز گاه در ویدئوهائی که منتشر می‌شوند دیده می‌شود که دست اندرکاران حکومت، با این

اخطار به مزدوران مسلح خود که اگر مردم بتوانند رژیم حاکم را سرنگون کنند، شما را تکه تکه خواهند کرد و شما و خانواده تان امکان خروج از کشور را هم نخواهید یافت، آنها را آشکارا تشجیع می‌کنند که به هر عمل وحشیانه علیه مردم دست زده و با بی رحمی هر چه تمامتر به سرکوب مبارزات و اعتراضات آنان بپردازند؛ چون پای مرگ و زندگی خودشان در میان است. به آنها می‌گویند که مردم، ما را به دریا خواهند ریخت. حتی مقامی در وزارت بهداشت از خطر سقوط رژیم و پیامدهای آن برای خود و همکارانش صحبت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که به هر طریقی در حفظ ارکان این رژیم کوشا باشند. به طور کلی در حال حاضر جمهوری اسلامی عهده دار کنترل جامعه برای حفظ سلطه امپریالیسم در ایران است ولی این وضع ممکن است در صورت پیشرفت جنبش انقلابی و جدی تر شدن هر چه بیشتر خطر برای سلطه امپریالیستی در ایران، تغییر کرده و دشمنان مردم مباردت به اقدامات دیگری بکنند. مثلاً می‌دانیم که امپریالیسم آمریکا به مثابه دشمن اصلی خلقهای ایران، نیروهای مزدوری را از میان ناسیونالیست‌های ایرانی به خصوص در کردستان یا بلوچستان در اختیار دارد که سالها برای آنان هزینه کرده است. این دشمن جانی و سالوس هر زمان لازم ببیند، می‌تواند از آنها برای ایجاد اغتشاش در جنبش و مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب استفاده کند. نه فقط جریان‌ات ناسیونالیست بلکه نیروهای شناخته شده یا ناشناخته دیگری نیز ممکن است در شرایط خاصی در جهت حفظ سلطه امپریالیستی و تداوم سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران، در خط قدرتهای خارجی به مبارزه مسلحانه با رژیم جمهوری اسلامی برخیزند و نیروهای مبارز جامعه را هم فریب دهند. خلاصه تا آنجا که به دشمنان توده‌های تحت ستم ما، دشمنان کارگران، زحمتکشان و اقشار مختلف مردم در شهر و روستا مربوط است، آنها انقلاب توده‌ها را امری کاملاً جدی به حساب آورده و برای از بین بردن آن به هر تلاش ضد انقلابی دست می‌زنند.

تلاش نیروهای رفرمیست برای به عقب راندن توده‌ها!

نمی‌توان تردیدی داشت که در درون جامعه ایران چه در میان کارگران و چه روشنفکران، کمونیست‌های راستینی وجود دارند که می‌کوشند وظیفه خود را در ارتباط با شرایط حساس کنونی دریافته و به آن عمل کنند. در عین حال از دیر باز تفکری رفرمیستی در جنبش کمونیستی ایران وجود دارد که همانطور که در بالا اشاره شد وظیفه نیروهای کمونیست در جامعه را صرفاً رفتن به کارخانه‌ها و به اصطلاح کار با کارگران قلمداد می‌کند؛ و شاهدیم که این تفکر حتی در شرایط امروز نیز که بحث اصلی بر سر انقلاب و چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌باشد و این امر مسأله مبرم روز را تشکیل می‌دهد، وظیفه خاصی برای نیروهای کمونیست قائل نیست و انگار که هیچ تغییر عینی در جامعه صورت نگرفته است، مبارزه صنفی و حداکثر کوشش برای ایجاد تشکل‌های صنفی کارگری را در راس اهداف و آمال مبارزه

کارگران جلوه می‌دهد. واقعیت این است که اولاً طبقه کارگر ایران از همان بدو استقرار رژیم جمهوری اسلامی هرگز از مبارزه باز نایستاده و به خصوص از دهه ۸۰ به این سو ضمن تشدید مبارزات خود علیه سرمایه داران و رژیم حاکم در جهت تحقق خواسته‌های صنفی و ایجاد تشکل‌های صنفی مستقل خود قدم‌های جدی و مهمی برداشته است. ثانیاً، طبقه کارگر ما در جریان مبارزه برای تشکل یابی خویش، از درون خود، کارگران آگاه، متعهد و فداکاری را پروده و بعضاً به عنوان فعال کارگری به همگان شناسانده است. اما آنچه علیرغم مبارزات بی وقفه و فداکارانه کارگران و تلاش‌های بی دریغ و مسئولانه فعالین صمیمی و مبارز کارگری مانع از شکل‌گیری حتی یک اتحادیه یا سندیکا یا به طور کلی تشکل کارگری مستقل گردیده، سد بلند دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده است. این رژیم نه تنها فعالین کارگری را به دلیل دفاع از منافع صنفی کارگران دستگیر کرده، مورد شکنجه قرار داده و حکم و وثیقه سنگین برای آنها تعیین نموده است، بلکه هر کارگر ساده‌ای را نیز صرفاً به خاطر مبارزه برای ابتدائی‌ترین خواسته‌های صنفی خود مورد حملات وحشیانه قرار داده است. چنین است که حتی در شرایطی که تحقق خواسته‌های کامل صنفی کارگران منوط به از میان برداشتن این دیکتاتوری و به عبارت دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی است، پیروان تفکر رفرمیستی مزبور سعی دارند به شیوه اکونومیست‌های روسیه، ذهن طبقه کارگر را صرفاً به خود و مسایل صنفی خویش مشغول نموده و آنها را از انجام اقدامات عملی در جهت سرنگونی رژیم و از بین بردن دیکتاتوری باز دارند. این نیروهای رفرمیست قادر نیستند ببینند و نمی‌خواهند اعتراف کنند که طبقه کارگر ما در شرایط انکشاف هر چه بیشتر سیستم سرمایه‌داری در ایران با آگاهی و تجربیاتی که در طول مبارزات دلیرانه خود کسب نموده است، امروز از توان فکری و تجربه عملی لازم نه فقط برای ایجاد تشکل‌های صنفی خود بلکه جهت به عهده گرفتن وظایف خطیر تر و بزرگتر از آن برخوردار می‌باشد. لذا با کوته فکری و با تکبر خاص خود کارگران ایران را ناآگاه می‌خوانند و با این توجیه حتی در شرایط کنونی که شکی باقی نیست که مردم کارد به استخوان رسیده ایران و در رأس آنها طبقه کارگر ما، خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، نه از ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط کارگران سخن می‌گویند و نه قادرند وظایف و راهی را پیش پای آنان بگذارند که مسیری برای قدرت‌گیری کارگران باشد. البته آنها در حرف و ادعا ظاهراً موافق قیام مسلحانه توده‌های هستند و این راهی را برای رهایی طبقه کارگر جلوه می‌دهند. اما امروز دست به فریب کارگران زده و برای بازداشتن آنها از متشکل شدن و مقابله قهر آمیز با دشمنانشان و مشخصاً با نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در شرایط انقلابی کنونی ایران، مطرح می‌کنند که هنوز "لحظه قطعی" و مرحله نهائی برای دست زدن به سلاح فرا نرسیده است. البته باید پرسید که آیا برای این نیروهای رفرمیست با شیوه‌های اپورتونیستی شان هیچ وقت زمان برای دست بردن به سلاح فرا می‌رسد؟

پاسخ با توجه به تجربه هائی که طبقه کارگر و مردم مبارز ایران از دهه بیست - زمان قدرت داشتن اپورتونیسیم حزب توده - تا کنون در دست دارند به این سؤال منفی است.

پیروان تفکر فوق با هر عنوانی که امروز روی خود گذاشته اند (سیاسی کارهای مارکسیست - لنینیست در درون جامعه ایران) و یا از گذشته با خود حمل می کنند (جریانات سیاسی مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر در خارج از کشور)، به واقع همان اپورتونیستهائی هستند که اگر از قدرت نفوذ در میان کارگران برخوردار باشند به گفته لنین خطرشان برای منحرف کردن جنبش کارگری از خود بورژواها بیشتر است. اینها در اصل دشمنان طبقه کارگردند که حتی اگر روزی صد بار هم از ضرورت انقلاب صحبت کنند و سخنان گرانقدر مارکس مبنی بر ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی را تکرار کنند، در عمل با عدم انجام وظایف انقلابی که شرایط کنونی حکم می کند به حفظ وضع نکبت بار و مصیبت زای کنونی، دستپخت سرمایه داران زلوصفت خدمت می کنند.

این دسته اول با عمل خود علیرغم ادعای طرفداری از طبقه کارگر، کار دسته دومی هائی را هم تقویت و تکمیل می کنند که چه آشکارا در جبهه ضدانقلاب باشند و چه مدعی قرار داشتن در صف توده ها باشند، به طور کاملاً علنی مبلغ پسیفیسیم و رفرمیسم هستند. این دسته دوم همان کسانی هستند که برای باز داشتن توده ها از انقلاب جهت حفظ سیستم استثمارگرانه و شدیداً ظالمانه حاکم، راه نجات توده ها را "نافرمانی مدنی" جا می زنند و این شیوه از کار را نه به عنوان تاکتیکی که در شرایطی ممکن است مفید هم واقع شود، بلکه به عنوان شیوه اصلی مبارزه و راه رسیدن مردم به خواسته های خود جا می زنند. همانها که به مردم می گویند که توسل شما به مبارزه مسلحانه باعث می شود که رژیم برای سرکوب "مجوز" پیدا کند و به سرکوبش ده برابر اضافه کند. اما آنها عمداً این واقعیت را پنهان می کنند که رژیم نه امروز و نه هیچوقت دیگر در طول عمر ننگین و جنایتکارانه اش منتظر "مجوز" از مردم نبوده است. دست اندرکاران جمهوری اسلامی همواره حتی با بی شرمی تمام بدون هیچ "مجوز"ی به کشتار مردم پرداخته و به آن افتخار کرده اند. بیشک مردم هشیار ایران نه اعترافات خود خمینی و نه گردانندگان حکومتش چون محمدی گیلانی، موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی و غیره به جلادی خودشان در دهه ۶۰ را فراموش کرده اند و نه جلادی و افتخار به آن از طرف دیگر سران رژیم در دهه های بعدی چون روحانی را که در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، در مقام رئیس شورای امنیت ملی، از لزوم تکه تکه کردن دانشجویان و مردم مبارز سخن گفت.

چه ضد انقلاب شناخته شده و چه رفرمیست های مدعی طرفداری از مردم، در توجیه به اصطلاح راه

"نافرمانی مدنی" شان، برای فریب توده ها، "پرهیز از خشونت" را به عنوان کم‌هزینه‌ترین راه تبلیغ می‌کنند. در حالی که در جامعه طبقاتی کنونی، پیش گرفتن راه مبارزه مدنی و عدم اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی همان کوره راهی است که انرژی انقلابی کارگران و توده‌های محروم را به هرز می‌برد و در خدمت نجات رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. این کوره راه، بن بست است که با باز داشتن توده‌ها از اعمال قهر انقلابی به مثابه تنها راه نجات خویش از جهنم حاصل از سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم، توده‌ها را دست بسته به مسلخ جلادان و مدافعین مسلح نظم استثمارگرانه و ستمکارانه کنونی می‌برد. از این رو کوره‌راه پیشنهادی اینان، "هزینه" ای بر گرده طبقه کارگر و انبوه عظیم ستمدیدگان تحمیل می‌کند که بسیار، بسیار پر هزینه تر از مبارزه‌ای خواهد بود که توده‌ها با دست بردن به سلاح علیه دشمنانشان به کار ببرند.

تاکتیک کنونی رژیم در رابطه با تظاهرات خیابانی!

به گونه‌ای که دیده می‌شود رژیم امروز مردم انقلابی در صحنه مبارزه را به طور شدید و گسترده مورد اصابت گلوله‌های خود قرار نمی‌دهد و به قولی از حداکثر نیروی خود برای سرکوب استفاده نمی‌کند. دلیل این امر روشن است. دشمنان مردم از وجود یک موقعیت انقلابی در جامعه کاملاً آگاهند و می‌دانند که توده‌های انقلابی مصمم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، می‌دانند که در این شرایط توده‌ها از درجه بالائی از روحیه و شور انقلابی برخوردارند و ترسی از نیروهای مسلح دشمنانشان به دل راه نمی‌دهند، به عینه می‌بینند که این توده‌های جان به لب رسیده و کارد به استخوان رسیده، از مرگ نمی‌هراسند و حاضرند برای سرنگونی رژیم و رسیدن به آزادی به هر نوع فداکاری دست زده و قهرمانانه جان فدا کنند. در چنین شرایطی است که آنها خود را مجبور می‌بینند که به قول معروف با حساب و کتاب به توده‌ها برخورد کنند. این مزدوران از تجربه شاه در جریان خیزش انقلابی توده‌ها در سالهای ۵۷-۱۳۵۶ آموخته‌اند که سرکوب حداکثری و شدیداً خونین تظاهرات مردم در یک شرایط انقلابی گاه نه تنها باعث عقب راندن توده‌ها نخواهد شد، بلکه آنها را در مبارزه و پیمودن راه انقلاب جری‌تر خواهد ساخت. می‌دانند که در حال حاضر اقدام به خون‌ریزی بیشتر از آنچه امروز انجام می‌دهند، باعث افزایش هرچه بیشتر خشم توده‌ها شده و خون‌های ریخته شده شهدای انقلاب بر زمین به پرچم سرخی در دست توده‌های انقلابی تبدیل خواهد شد و آنها را به انجام اقدامات عملی جدی‌تر خواهد کشاند. می‌دانند که مردم بی‌دلیل در هر تظاهرات خود شعار "آتش جواب آتش"، "وای به روزی که مسلح شویم" و "بجنگ تا بجنگیم" و از این قبیل نمی‌دهند، این شعارها در شرایط انقلابی امکان تحقق دارند. این دشمنان (سرمایه داران خارجی و داخلی و وابستگانشان) که می‌خواهند با چنگ و دندان از ثروت و زندگی بورژوازی شان

محافظت کنند، از سر داده شدن این شعارها هراس زیادی در دل خود احساس می‌کنند. چرا که می‌دانند که توده‌های انقلابی با طرح چنان شعارهایی بی‌صبرانه امکان و شرایطی را طالب هستند که بتوانند به این شعارهای خود جامه عمل ببوشانند. در چنین جوی است که آنها حساب می‌کنند که گشودن آتش بی محابا در سطحی وسیع به روی توده‌های انقلابی، باعث شعله ور شدن هر چه عظیم تر شراره‌های آتش انقلاب در هر گوشه از کشور خواهد شد. دشمنان، درست از به جریان افتادن مبارزه مسلحانه توسط توده‌ها در اقصی نقاط ایران در بیم و هراسند. به همین خاطر در حال حاضر ضمن آن که کماکان، همچون روال سابق خود به بگیر و ببند وحشیانه مبارزین و شکنجه و قتل در زیر شکنجه به صورت فجیع و یا با روش‌های ضد انقلابی همیشگی شان به ربودن جوانان و کشتار مخفیانه آنان مشغولند، هنوز از به کارگیری سرکوب حداکثری خود احتراز می‌کنند و آن را به موقعیتی دیگر محول می‌کنند. بیهوده نیست که امروز رئیس پلیس‌های جلاد و بی شرم جمهوری اسلامی در آغاز برای پراکنده کردن تظاهرات مردم لفظ "خواهش می‌کنم"، "بفرمائید تشریف ببرید" و از این قبیل که به هیچوجه در قاموس آنها نیست و تنها برای خام کردن توده‌ها و کاستن از شدت مبارزات آنان به طور فریبکارانه به کار می‌روند، استفاده می‌کنند. باید هشیار بود و دانست که دشمنان مردم منتظرند تا موقعیت انقلابی در جامعه فروکش کند، تا زمان به نحوی بگذرد، توده‌ها خسته شوند و از شور و هیجان جشن خود، جشن انقلابی‌ای که برپا کرده اند، کاسته شود، آنگاه آنها با کشتارهای فله‌ای توده‌ها، حمام خون‌هایی به مراتب شدیدتر از دهه ۶۰ برپا کنند. با قرار دادن چنین خطر و فاجعه بزرگ در جلوی چشم خود، باید با جدیت تمام در راه سازماندهی مسلح توده‌ها حرکت کرد و به تبلیغ این راه پرداخت. تنها با در پیش گرفتن چنین راهی است که می‌توان توده‌های عظیم مردم ایران را از قرار گرفتن در معرض خونریزی‌ها و قساوت‌های آتی دشمنانشان محفوظ نگاه داشت.

تغییر اوضاع به نفع خلق با تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی!

آیا قانونمندی‌های جامعه ایران راهی را هم پیش پای نیروهای انقلابی جدی و واقعاً متعهد قرار می‌دهد؟ آیا طبقه کارگر ایران می‌تواند مسیر انقلابی‌ای را طی کند که به متشکل شدن طبقاتی او انجامیده و به او امکان و قدرت رهبری جنبش و توده‌های تحت ستم ایران را بدهد؟ به راستی به نیاز حیاتی جنبش در حال حاضر که همانا تأمین رهبری انقلابی می‌باشد، چگونه باید پاسخ گفت؟ می‌دانیم که کسانی فقدان رهبری در جنبش کنونی را وسیله‌ای برای رواج یأس و ناامیدی در جنبش قرار می‌دهند. آیا اینها می‌توانند بگویند که امروز نیروهای انقلابی و کمونیست ایران برای پر کردن خلاء رهبری در جنبش، موظف به انجام چه کارها و اقدامات انقلابی هستند؟ آیا آنها اساساً رسالتی هم در این زمینه برای نیروهای پیشرو

جامعه قائلند؟

تردید نمی‌توان داشت که اگر جای یک نیروی انقلابی و متشکل کمونیست در جامعه ما خالی نبود، و یا اگر این طور گفته شود که اگر هم امروز کارگران آگاه و روشنفکران مبارز و از جان گذشته ایران، علیرغم همه سرکوب‌ها و بگیر و ببندهای جمهوری اسلامی و همچنین به رغم تلاش نیروهای اپورتونیست در تبلیغ نظرات و ایده‌های سمی خود، امکان و توان آن را به دست آورند که تشکل‌های سیاسی - نظامی خود را در جامعه ایجاد نموده و با اعمال انقلابی خود در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی حرکت کنند، در این صورت شکی نباید داشت که چنین نیروهای متشکل سیاسی - نظامی خواهند توانست با در پیش گرفتن سیاست انقلابی درست و عمل به آن به طور مؤثر اوضاع را به نفع خلق تغییر دهند. خواهند توانست در عمل "قدرت طبقه انقلابی برای به انجام رساندن عملیات توده‌ای انقلابی" را بالا برده و به این طبقه (طبقه کارگر ایران) برای این که بتواند در موقعیتی قرار گیرد که توانائی خرد کردن ستون فقرات طبقه سرمایه دار و خرد کردن ماشین قدرت دولتی را بیابد، یاری رساند و جنبش را در مسیر پیروزی قرار دهد.

حقانیت سخن فوق در این است که امروز برای پیروزی انقلاب، عامل عینی به صورتی که توضیح داده شد وجود دارد و همه مسأله بر سر تقویت آن از طریق عامل ذهنی و به طور مشخص عمل آگاهانه انقلابی از سوی نیروهای آگاه و روشنفکر جامعه می‌باشد. می‌دانیم که نیروهای اپورتونیست در ایران با تبلیغ ایده‌های پاسیفیستی خود عملاً کارگران و روشنفکران پیشرو را از دست زدن به عمل آگاهانه انقلابی باز می‌دارند و به خصوص هر گونه دست بردن به اسلحه از طرف این نیروها را تحت عنوان مخالفت با به اصطلاح "مبارزه جدا از توده" می‌گویند. اما در اینجا بحث نظری مطرح نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً مشخص و عملی مطرح است. جنبش انقلابی خلق در حال حاضر برای پیشروی خود به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، به تشکیلات نیاز دارد. نیازمند آن است که نیروهای پیشرو جامعه با گفتار و رفتار انقلابی خود و در اساس با اعمال قهر انقلابی علیه دشمنان، به توده‌های انقلابی و اما بی سازمان ایران نشان دهند که به راستی پشتیبان کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم می‌باشند. نیاز دارد که نیروهای پیشرو ضمن متشکل کردن خود، به مسلح کردن توده‌ها، به سازماندهی آنها و رهبری مبارزات شان چه در شکل مسلحانه و چه غیر مسلحانه اقدام نمایند. بنابراین تشکیل گروه‌های سیاسی - نظامی توسط کارگران و روشنفکران متعهد و انقلابی نیاز واقعی جنبش در شرایط کنونی است.

در شرایط انقلابی کنونی همه مسأله بر سر چگونگی سرنگونی رژیم حاکم، گرفتن قدرت از دست سرمایه

داران و پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران است. مسأله بر سر آن است که طبقه کارگر ایران در مسیری قدم نهد که بتواند ستون فقرات سلطه سرمایه‌داران (چه خارجی و چه داخلی) که همانا نیروهای مسلح ضد خلقی کنونی (ارتش و ضمام آن) می‌باشد را در هم بشکنند. یعنی در مسیری قدم نهد که موفق به تشکیل ارتش انقلابی خود گردد تا بتواند حاکمیت انقلابی خود را به نفع اکثریت آحاد جامعه در ایران بر قرار سازد. این ضرورتی است که راه و چگونگی تحقق آن در تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق به عنوان تنها تئوری و خط مشی کمونیستی در ایران، ترسیم گشته است. لذا کارگران و روشنفکران آگاه و رزمنده و متعهد ما موظفند به آن تئوری اشراف پیدا نموده و از آموزش‌های آن برای پیمودن راه درست و انقلابی در حال حاضر، توشه بر گیرند.

اگر قرار است فقر و فلاکت از میان کارگران و زحمتکشان ایران رخت بر بندد، اگر قرار است به بی‌حقوقی، فقدان امنیت شغلی، به بیکاری و توهین و تحقیر کارگران و توده‌های وسیع ستمدیده در ایران پایان داده شود، اگر قرار به تأمین نان، کار و مسکن و آزادی برای مردم تحت ظلم و ستم ایران است، شرایط انقلابی کنونی و آمادگی توده‌های انقلابی برای پیشبرد رزمی انقلابی علیه دشمنانشان در جهت تحقق خواسته‌های برحق و انقلابی خود، فرصت تاریخی بی نظیری را در اختیار نیروهای پیشرو جامعه قرار داده است. باید از این شرایط برای پر کردن خلاء رهبری و ایجاد پیشاهنگ انقلابی سازمان یافته سود جست و مستقیماً برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که در حال حاضر به عنوان ابزاری در دست امپریالیسم آمریکا جهت اجرای سیاست‌های جنگ طلبانه این امپریالیسم و شرکاء در منطقه خاورمیانه عمل می‌کند، گام برداشت. به طور کلی، تنها با متشکل شدن و مبارزه مسلحانه علیه دشمنان رنگارنگ توده‌ها می‌توان راه درست مبارزه را پیمود و در راه کسب قدرت سیاسی به ایجاد ارتش انقلابی که لازمه اکید و غیر قابل انکار جهت برقراری یک حکومت انقلابی است نایل آمد؛ و تنها از این طریق می‌توان به سلطه امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران پایان داد.

موقعیت انقلابی تنها در شرایط خاصی در جامعه به وجود می‌آید و به مدت طولانی پایدار نمی‌ماند و همانطور که در بالا اشاره شد به خودی خود هم به سرنگونی رژیم و انقلاب در جامعه منجر نمی‌شود. بنابراین اگر پیشروان انقلابی نتوانند از آن به نفع پیشبرد مبارزه به نفع توده‌ها استفاده کنند، اگر مبارزین کمونیست صدیق و متعهد ایران نتوانند قدم در راه درست انقلاب گذاشته و این راه را با همه خطرات و دشواری هایش بپیمایند، در این صورت امپریالیستها در درجه اول خواهند کوشید رژیم جمهوری اسلامی را همچنان سرپا نگاه دارند. اگر چنین شود با از بین رفتن موقعیت انقلابی و مجدداً مسلط شدن جمهوری اسلامی بر اوضاع، این رژیم سفاک به کشتارهایی به مراتب وحشیانه تر از قبل دست زده و شرایط بس

مختنق تر و طاقت فرساتر از قبل در جامعه برقرار خواهد کرد. شق دیگر این است که اگر انقلاب تا به آن حد جلو برود که امپریالیستها مجبور به تعویض این رژیم با آلترناتیو دیگری شوند، این آلترناتیو هر چه باشد - تجربه مصر و تونس و یا لیبی و عراق و افغانستان - در هر حالتی کشت و کشتار و حمام خون‌های جدیدی به راه خواهد انداخت تا تحت سلطه نگاه داشتن جامعه ایران و شرایط تداوم غارت و چپاول برای امپریالیستها کاملاً تأمین و تضمین گردد.

بنابراین برای رسیدن به آزادی و رهائی از سلطه امپریالیسم و رژیم‌های سفاک و وحشی دست ساز آن، در حقیقت یک راه در مقابل کارگران و زحمتکشان و همه ستم‌دیدگان جامعه و نیروهای کمونیست و آزادیخواه قرار دارد و آن مصممانه و قاطعانه جنگیدن با دشمن است. این راه پر افتخار و سرفرازانه‌ای است که دشواری‌ها و خطراتش نیز بسیار بسیار کمتر از جنگ یک طرفه دشمنان بی رحم و سفاک علیه مردم بی‌سلاح و بی‌پناه و فجایع خون‌باری است که آنها برای توده‌های تحت ستم به وجود می‌آورند.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی در میان بحران و ورشکستگی دست و پا می‌زند و به مفهوم واقعی کلمه رژیمی پوسیده است که تنها با احساس پشتیبانی از طرف امپریالیستها، در مقابل مردم قیافه رژیم قدرتمند به خود می‌گیرد. از طرف دیگر چه امپریالیسم آمریکا و چه کلا جهان امپریالیستی، سالهاست که در بحرانی بزرگ گرفتار آمده اند و تضاد فیما بین امپریالیستها هر روز بیشتر و شدید تر می‌گردد. در چنین شرایطی انقلاب توده‌ها و توسل آنان به جنگی عادلانه و قاطع برای رهائی از سلطه امپریالیسم، زهر مهلکی بر جان آنهاست. زهری که اوضاع را بیش از پیش برای امپریالیستها سخت و دشوار نموده و به تدریج شرایط مرگشان را فراهم می‌آورد. مردم ما تجربه بسیار تلخ هجوم سراسری رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به خود را دارند. در آن مقطع علیرغم شکست قیام بهمن، انقلاب هنوز از توان زیادی برخوردار بود. هنوز توده‌های انقلابی که خواسته‌های خود را متحقق شده نمی‌دیدند، در صحنه مبارزه بودند و در هر گوشه از کشور مبارزه به اشکال گوناگون و از جمله به شکل مبارزه مسلحانه جریان داشت. اما متأسفانه در همان مقطع نیروهای سیاسی‌ای در جنبش حضور داشتند که حاضر به سازمان دادن جنگ توده‌ها علیه دشمنانشان برای تحقق خواسته‌هایشان نبودند. برای رهبران این سازمانها، رؤیای شرکت در پارلمان جمهوری اسلامی و یا معرفی کاندید برای ریاست جمهوری و غیره و یا شرکت در دم و دستگاه رژیم حاکم، جذبه بیشتری داشت. در واقع، جمهوری اسلامی اگر در آن دهه توانست زن و مرد و کودک و پیر و زن حامله را با شقاوت و قساوت تمام از دم تیغ بگذراند و خون در خیابان جاری کند، اگر توانست جامعه را کاملاً مختنق کرده و سلطه‌ننگین خود با فرهنگ و سنت‌های ارتجاعی‌اش را بر مردم ایران تحمیل کند و چنان فجایع دهشتناک و ننگینی در زندانها به

وجود آورد که خانواده‌ها و شاه‌دین هنوز با یادآوری آن خون می‌گیرند، و امروز حتی پس از گذشت اینهمه سال، شنیدن گوشه‌ای از آن مصیبت‌ها، درد و اندوه وصف‌ناپذیری را به وجود می‌آورد، همه اینها به خاطر آن بود که نیروهای خلق برای جنگ با ضد خلق بی رحم و قسی القلب سازماندهی نشده و آماده نبودند و از این رو به راحتی غافلگیر شدند. این تجربه تلخ حاوی درسهای گرانبهای است. نیروهای پیشرو و همه مردم مبارز ایران با یادآوری فجایع دهه ۶۰ می‌توانند ببینند که جنگیدن با ارتجاع، به جا گذاشتن تجربه انقلابی از خود و حتی مرگ سرفرازانه در میدان جنگ به گونه‌ای که در کُردستان بود، چه تفاوتی با نجات‌یافتن با دشمن و تحمل مصیبت‌هایی که تا به امروز مردم ما با آنها مواجه‌اند، دارد. از این روست که امروز یا باید توانست به شعار "ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم" جامه عمل پوشاند و یا دشمنان، خندان و شادان با شعارهایی نظیر "برقص تا برقصیم" سطله جنایتکارانه خود را همچنان و این بار بسیار خشن‌تر و بی‌رحمانه‌تر از قبل بر مردم مصیبت دیده و محروم ما برقرار خواهند کرد.

شرح وجود "موقعیت انقلابی" در ایران بر اساس آموزش لنین

با توجه به این که در سراسر این نوشته از دوران انقلاب و موقعیت انقلابی صحبت شد، در اینجا لازم است با مراجعه به لنین در این مورد به طور مشخص صحبت شود.

لنین در کتاب "سقوط اترناسیونال دوم"، سه علامت عمده را برای شناخت موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر می‌کند: (۱) طبقات فرمانروا امکان نداشته باشند فرمانروائی خود را به شکل تغییر نیافته حفظ کنند؛ یعنی آن هنگام که بین "طبقات فرادست" بحران ایجاد شده و این بحران به شکافی منتهی گردیده که موجب می‌شود طبقات فرو دست علیه حاکمیت بالائی‌ها دست به شورش بزنند. برای وقوع انقلاب، معمولاً این ناکافی ست که "طبقات فرودست نخواهند" به شیوه سابق زندگی کنند، بلکه بالایی‌ها هم باید نتوانند حاکمیت خود را به شکل سابق ادامه بدهند. (۲) تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت‌ستم. (۳) هنگامی که در نتیجه‌ی علل فوق، رشد قابل ملاحظه‌ای در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌ها پدید آمده؛ توده‌هایی که در شرایط "آرامش" بدون شکوه و شکایت اجازه می‌دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و طوفانی - هم به واسطه‌ی اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه‌ی عملکرد خود "طبقات حاکم" - به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می‌شوند. (تأکیدها از نویسنده این سطور است). اینها را لنین "تغییرات عینی" می‌نامد که "نه تنها از اختیار گروهها و احزاب جداگانه، بلکه از اختیار طبقات جداگانه هم مستقل می‌باشند."

جمع‌بندی فوق با توجه به این که تجربیات انقلاب‌های مختلف مؤید و اثبات‌گر آن بوده‌اند به مثابه قانونی مربوط به جوامع طبقاتی می‌باشد. بر این اساس حال با نگاهی به شرایط حاکم بر جامعه ایران و شرایطی که در تکوین خود منجر به تظاهرات و قیام‌های توده‌ای دیماه ۹۶ گردید، می‌توانیم امروز به طور واضح وجود موقعیت انقلابی را در جامعه خود تشخیص داده و بشناسیم. من در "درس‌های قیام دیماه در یادداشت ششم" و همچنین با ارائه نمونه‌هایی در "یادداشت هفتم" با اشاره به این که تضادهای طبقاتی در جامعه تحت سلطه ایران شدت هر چه بیشتری پیدا نموده و این امر امروز منجر به شکل‌گیری شرایط کاملاً جدیدی در جامعه گشته است، این واقعیت را به تفصیل شرح داده‌ام و در اینجا به طور مختصر آنها را یادآوری می‌کنم.

۱- در آستانه قیام دیماه آشکار شدن ورشکستگی سیاست‌های حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، از یک طرف باعث رشد تضادهای درون رژیم گشت و از طرف دیگر موجب تشدید نارضایتی توده‌ها شد و کاسه صبر و تحمل آنها را سرریز نمود.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی عمده بودجه مملکت را صرف اجرای سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپریالیستها (در اساس امپریالیسم آمریکا) در منطقه نموده و در کنار فشارهای سیاسی و اجتماعی طاقت‌فرسا، فشار اقتصادی شدیدی را نیز بر مردم تحمیل می‌نمود، روحانی وعده‌های زیادی مبنی بر بهبود شرایط اقتصادی در جامعه در پرتو پروژه "برجام" می‌داد. از جمله وعده می‌داد که با وارد شدن در سیستم بانکی و ایجاد زمینه برای سرمایه‌گذاری‌های بیشتر، اشتغال زائی نموده و در مقیاس بزرگی بیکاری را در جامعه از بین خواهد برد. در حالی که می‌دانیم که میلیون‌ها دلاری که بر اثر توافق هسته‌ای در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده شده بود، صرف پیشبرد سیاست‌های جنگی امپریالیستی گشت و در جاهائی هزینه شد که هیچ دردی از دردهای بیشمار مردم را برطرف نمی‌کرد. در هر حال، شکست برجام آخرین حیل‌های رژیم را برای باز داشتن توده‌ها از مبارزه، خنثی نمود. از طرف دیگر در شرایط شدت‌گیری نارضایتی توده‌ها و رشد مبارزات آنان و به خصوص گسترش هر چه وسیعتر و شدیدتر مبارزات کارگران در سراسر ایران، تضادهای درونی رژیم روز به روز شدت بیشتری می‌یافت و این امر موجب افشای گوشه‌هایی از فساد و دزدیهای حکومتیان می‌گشت تا جائی که هر روز به شکلی افشای جدیدی از دزدی‌ها و فساد لاعلاج درون دستگاه حاکمیت در جامعه پخش شده و توده‌های محروم و گرسنه در جریان آن قرار می‌گرفتند. از جمله می‌توان به دزدی‌های میلیارد دلاری بابک زنجانی (که به باور توده‌ها در پشت سر وی مقامات بالای رژیم به عنوان دزدان عمده قرار دارند)، دزدی‌های کلان شهردار تهران (قالیباف) و یا دزدی‌هایی که ارتباط مستقیم با زندگی توده‌ها داشت از جمله بالا کشیدن پول صندوق

بازنشستگان و دزدیدن سپرده‌های مردم تحت ستم یعنی مردمان عاصی از استعمار و انواع ظلم و بیداد دستگاه حکومتی توسط برخی از مؤسسات مالی و عدم توانایی حکومت در پاسخگویی به شکایات مردم اشاره کرد. همچنین با افشاء شدن هر چه بیشتر فسادهای لاعلاج موجود در درون رژیم که یک نمونه از آن برملا شدن جاسوسی دختر رئیس قوه قضائیه (صادق لاریجانی) برای سرویس‌های جاسوسی انگلیس بود، توده‌ها هرچه بیشتر به ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی و ازهم‌گسیختگی دستگاه حاکمه و بحران در درون آن پی می‌بردند. وقوف توده‌های رنج‌دیده و مبارز به وجود بحران و شکاف در درون حاکمیت، رشد هر چه بیشتر مبارزات مردم را در پی خود داشت. از آخرین نمونه‌های برجسته آن مبارزات قبل از قیام‌های دیمه مبارزات بازنشستگان و مال‌باختگان (کسانی که سپرده‌هایشان را مؤسسات مالی بالا کشیده بودند) بود که تأثیر خود را در رشد مبارزات دیگر توده‌ها نیز به جا گذاشت. مدتها قبل از خیزش انقلابی دیمه بازنشستگان و مال‌باختگان، خیابانهای چندین شهر را به طور مدام به صحنه مبارزه سیاسی با رژیم تبدیل کرده بودند. اما رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک "دولت" (در مفهوم مارکسیستی آن) درست به دلیل بحران و پوسیدگی درون خود قادر نبود به مطالبات بر حق مردم در این زمینه در حد معقول و تا حدودی پذیرفته شده رسیدگی کند.

بر همگان آشکار است که این رژیم دار و شکنجه پیش از این برای خاموش کردن فریاد حق طلبانه مردم و بریدن نفس آنها، از ارتکاب به هیچ جنایتی و به راه انداختن هیچ حمام خونی ابا‌ئی نداشت. اما با کمال تعجب دیده می‌شد که مردم ستم‌دیده هر روز به خیابان می‌آیند ولی رژیم که زمانی برای خاموش کردن مبارزات توده‌ها با بی‌رحمی و قساوت تمام حتی از سلاح آر. پی. جی هم برای کشتار آنها و خاموش کردن صدای حق طلبانه شان استفاده کرده بود (به اعتراف یکی از دست‌اندرکاران وزارت کثیف و جانی اطلاعات، سعید حجاریان، در جریان خیزش مردم قزوین در مرداد سال ۱۳۷۲ به دستور حکومتیان، نیروهای مسلح رژیم به طور وحشیانه به میان توده‌های تظاهر کننده آر. پی. جی شلیک کرده و به قتل دسته جمعی مردم پرداختند)، حال دیگر به سیاق سابق رفتار نمی‌کند. توده‌های مبارز در خیابان شعارهایی چون "اسلامو پله کردید، مردمو ذله کردید" می‌دادند و حتی در آستانه دیمه مستقماً علیه دولت حاکم شعار داده و خواستار مرگ روحانی شدند ولی جنایتکاران حاکم، حال، خود و نظام پوسیده شان را در چنان بحران بزرگی گرفتار می‌دیدند و با چنان بحران عمومی در جامعه رو برو بودند که ترجیح می‌دادند برای فائق آمدن بر اوضاع، سیاست دیگری در پیش بگیرند. آنها با سنجش اوضاع و با وقوف به انفجاری بودن شرایط، جهت جلوگیری از گسترش مبارزات ستم‌دیدگان و در هراس از خیزش‌های قهرآمیز توده‌ای مجبور شده بودند بر خلاف سابق با احتیاط با تظاهرکنندگان برخورد کنند و نه تنها فکر استفاده از آر. پی. جی را به مَحْیَله خود راه ندهند بلکه به نیروهای مسلح خود دستور بدهند که از اسلحه گرم برای

مقابله با مردم در حد امکان استفاده نکنند. در بیانی دیگر "طبقات فرمانروا" (طبقه سرمایه‌دار) در اوضاع و احوال جدید، صلاحشان را در آن می‌دیدند که برای تداوم سلطه انگلی خود، برای یک دوره موقت هم که شده سیاست پیشین شان را تغییر داده و طور دیگری عمل کنند.

به صحنه آمدن احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی در پی تشدید تضاد او و دار و دسته‌اش با دار و دسته‌ای دیگر در حاکمیت، نمودار برجسته دیگری از رشد بحران در میان بالائی‌ها بود. احمدی نژاد در تضاد با رقبای خود در دستگاه قضائی دولت که قصد دستگیری افرادی از دار و دسته وی را داشتند به حرکاتی خاص و غیر متعارف دست زد که پخش ویدئوهای افشاگرانه علیه قوه قضائیه و خاندان لاریجانی‌ها و بست نشستن در "شاه عبدالعظیم" و غیره از جمله آنها می‌باشد. وی با این اعمال و ایراد سخنانی که گاه تلویحاً علیه خامنه‌ای هم بود سعی کرد خود را به عنوان اپوزیسیون بشناساند. این واقعیت که خود نمودار بحران در میان بالائی‌ها بود به نوبه خود آشکار ساخت که حاکمیت موجود تا چه حد دچار ورشکستگی و از هم گسیختگی درونی است. اگر حاکمیت موجود دچار بحرانی شدید در درون خود نبود و شرایط پیشین وجود داشت، جای کمترین تردیدی نبود که ولی فقیه، یعنی خامنه‌ای به عنوان رأس هرم دیکتاتوری موجود، جلوی چنین حرکاتی را می‌گرفت. به واقع، در شرایط پیشین تنها یک اشاره خامنه‌ای کافی بود تا به فوریت بساط اعتراض احمدی نژاد در هم ریخته شده و خود وی دستگیر گردد. اما اکنون حاکمیت موجود می‌بایست سیاست دیگری در پیش گیرد.

شکی نبود که مشاهده شکاف موجود در درون حاکمیت و آشکار شدن فساد عمیق در دستگاه دولتی که برای توده‌ها به معنی ضعف و پوسیدگی رژیم جمهوری اسلامی بود به توده‌های سرشار از خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم قدرت و امکان می‌داد که نارضایتی خود از شرایط ظالمانه حاکم را با علنیت هر چه بیشتری بروز داده و انفجاری در جامعه به وجود آورند. در فاصله کوتاه قبل از انفجار خشم توده‌ها در دیماه، وقوع زلزله در استان کرمانشاه و بسیج مردم در سراسر ایران برای کمک رسانی به زلزله زدگان به طور مستقل، جای هیچگونه تردیدی باقی نگذاشت که توده‌های تحت ستم ایران هیچگونه اعتمادی به رژیم جمهوری اسلامی ندارند. بالا رفتن روحیه انقلابی در توده‌ها و ارتقای همبستگی مبارزاتی آنان در مقابل دشمن مشترک خود با وجود یک شرایط انقلابی در جامعه بروز می‌کند و توده‌های تحت ستم ما این واقعیت را در همین زمان در صحبت‌ها و در چگونگی برخورد خود با مسائل گوناگون بر همگان عیان می‌نمودند. به این ترتیب بود که توده‌هایی که تا دیروز از ورود به صحنه مبارزه سیاسی باز داشته شده بودند، مستقلاً و به طور آشکار به صحنه مبارزه سیاسی وارد شدند. این فاکت‌های عینی همگی مؤید وجود اولین نشانه عنوان شده برای موقعیت انقلابی در ایران می‌باشند.

شدت بحران عمومی‌ای که کل جامعه ایران را در بر گرفته بود برای همگان پس از تظاهرات و قیام‌های قهرآمیز توده‌ای در دیماه - که خود به صورت کاملاً آشکار شرایط نوینی با کیفیتی کاملاً متفاوت از قبل در جامعه به وجود آورد - معلوم شد. حالا دیگر "طبقات فرمانروا" در شرایطی که مردم در سطح میلیونی خواهان سرنگونی نظامشان بودند، می‌بایست با چنگ و دندان از حاکمیتشان محافظت کنند. میلیتاریزه کردن سراسر مناطق ایران، ولو کردن مزدوران امنیتی و مسلح خود در کوچه و خیابان و در همه جا و گیر دادن به مردم و از جمله با ایجاد سد در معابر و گرفتن تلفن‌های دستی جوانان با اعمال زور جهت چک و تفتیش آنها، از جمله اعمالی هستند که آنها جهت جلوگیری از حرکت‌های مبارزاتی مردم انجام می‌دهند و به این نحو به واقع حکومت نظامی پنهانی را در جامعه ایجاد کرده اند. همه اینها از سیاست تغییر یافته رژیم در شرایط انقلابی کنونی ایران حکایت می‌کند که به نوبه خود یکی از نمودارهای "موقعیت انقلابی" در جامعه را به نمایش می‌گذارد.

یکی از احکام مارکس حاکی از آن است که "انقلاب ضمن پیشروی خود، یک ضد انقلاب به هم فشرده و محکمی به وجود می‌آورد". ما صحت این گفته را امروز در رابطه با تلاش حکومتیان - چه نام خود را اصلاح طلب گذاشته باشند و چه اصولگرا و غیره - جهت تقویت هرچه بیشتر نیروهای مسلح ضد انقلاب برای مقابله با توده‌های انقلابی شاهدیم. لنین با نقل این گفته از مارکس در "درسهای قیام مسکو" خاطر نشان می‌کند که پس "حال باید دم شمشیر را تیزتر کرد."

۲- دومین علامت عمده‌ای که برای تشخیص موقعیت انقلابی در یک جامعه ذکر شده عبارت از تشدید بیش از حد عادی فقر و بدبختی و مطالبات طبقات تحت ستم می‌باشد. به نظر می‌رسد که در این مورد نیاز به توضیح زیادی نباشد. تنها کافی است بر وسعت گرفتن پدیده زباله‌گردی برای تأمین غذا و رفع گرسنگی و افزایش شدید تعداد کودکان کار اشاره شود و دیگر لازم نباشد به انواع و اقسام بدبختی‌هایی که کارگران، معلمین و اقشار مختلف زحمتکشان شهر و روستا امروز بیش از هر وقت دیگر با آنها مواجهند و مطالبات گسترده‌ای که دارند، پردازیم. وقتی توده‌ها فریاد بر می‌آورند که کارد به استخوانشان رسیده و دیگر طاقت تحمل وضع ظالمانه کنونی را ندارند و حاضرند بمیرند ولی دیگر با فقر و فلاکت دست و پنجه نرم نکرده و زیر بار ستم و استثمار زندگی نکنند، در حقیقت از شدت گیری بیش از حد فقر و بدبختی در جامعه خبر می‌دهند.

۳ - تظاهرات و قیام‌های قهرآمیز توده‌ای در حدود ۱۴۰ شهر و روستا به منزله ورود ناگهانی توده‌های

مردم به صحنه مبارزه سیاسی و کشیده شدن آنها "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود" بود. حرکتی که نقطه عطفی در مبارزات توده‌های ما به وجود آورد. باید دانست که زمینه این حرکت از یک سال قبل با رشد مبارزات توده‌ها در سراسر ایران تهیه شده بود. به خصوص در یک سال اخیر اعتصابات و تجمعات کارگری در حد بسیار بالائی ارتقاء یافته و در سراسر ایران رشد و گسترش می‌یافت. کارگران اگر چه به خاطر تحقق خواسته‌های اقتصادی‌شان دست به اعتصاب می‌زدند ولی مبارزات آنها با دخالت رژیم خیلی زود به مبارزه سیاسی و بعد به مبارزه قهرآمیز با رژیم کشیده می‌شد. به طور کلی رشد و تکامل مبارزات کارگران و دیگر توده‌های مردم که در آستانه قیام دیمه در سراسر ایران جریان داشت به نقطه عطفی در دیمه رسید.

شرکت فعالانه افراد عامی به طور مستقل و عملی در زندگی سیاسی، به قول لنین یکی از نشانه‌های دوره انقلاب می‌باشد. این واقعیت هم در مبارزات دیمه نشان داده شد. پس از آن که قیام‌های توده‌ای دیمه از اوج افتاد ما تداوم آن قیام‌ها را در مبارزات حاد توده‌های عامی با رژیم که در موارد زیادی به صورت یک جنگ داخلی بین ستم‌دیدگان و رژیم ستمگر حاکم جلوه می‌کند شاهدیم. به این ترتیب در زندگی سیاسی توده‌های تحت ستم ایران تحول کیفی به وجود آمده است.

در حال حاضر رژیم با روش‌های حساب شده سرکوبگرانه می‌کوشد مانع از رشد مبارزات توده‌ها گردد و رسانه‌های امپریالیستی هم که ظاهر مخالفت با این رژیم را به خود گرفته اند به طرق مختلف سعی در انحراف مسیر مبارزات مردم و سنگ اندازی در مقابل رشد آن مبارزات را دنبال می‌کنند. از طرف دیگر جنبش از وجود یک رهبری انقلابی در رنج است و هیچ حرکت برجسته و محسوسی که دال بر حضور فعال نیروهای آگاه و پیشرو جامعه باشد به چشم نمی‌خورد. مجموعه عواملی از این قبیل بی شک در این امر که جنبش توده‌ها به صورت یکپارچه ظاهر نشده و پراکنده می‌باشد، نقش ایفاء می‌کنند. شاهدیم که مبارزه انقلابی و قهرمانانه توده‌ها پس از شعله‌ور شدن در منطقه‌ای فروکش کرده و با یک فاصله زمانی شعله‌های مبارزه در منطقه‌ای دیگر سر به بیرون می‌زند. در عین حال مبارزات کوچک و بزرگ و درگیری‌های خشن و قهرآمیز نیروهای سرکوبگر با توده‌های مردم به طور مدام در سراسر ایران جریان دارد. در دوره انقلاب، هر آن حادثه جدیدی رخ می‌دهد و بعد به طور سریع جای خود را به حادثه دیگری می‌دهد. اکنون که آخرین سطرهای این مطلب نوشته می‌شود، خبر از برخاستن موج جدیدی از مبارزات مردم می‌رسد. خبرها حاکی هستند که مبارزات مردم شجاع و از جان گذشته‌ای که بیمی از مزدوران مسلح رژیم به دل راه نمی‌دهند و فریاد می‌زنند: "سرکوب اثر ندارد"، در شهرهای مختلف ایران، از جمله در کرج و تهران و اصفهان، قهدریجان، شیراز، کرمانشاه مجدداً شعله‌ور گشته. این توده‌ها با دستی خالی

به درگیری با نیروهای مسلح رژیم می‌پردازند و گاه با حمله به سرکوبگران خود، موفق می‌شوند آنها را فراری داده و موتورهایشان را به آتش بکشند. آشکار است که توده‌های مبارز ایران "به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده" شده‌اند. توده‌های قهرمان ایران دست اندر کار انقلاب خود هستند. انقلاب کار توده هاست.

به عنوان ختم کلام بگویم که اگر این واقعیتی است که نیروی سازمان‌یافته دشمن را تنها با نیروی سازمان یافته توده‌ها می‌توان در هم شکست و اساساً اگر در مبارزه توده‌ها با استثمارگران و ستمکارانشان، صرف داشتن حقانیت کافی نیست بلکه قدرت و توان و زور سازمان یافته لازم است تا بتوان حاکمین را از قدرت به زیر کشید، پس همه تلاش‌ها باید صرف سازمان دادن توان و قدرت توده‌ها و برخوردار کردن آنها از نیروی لازم جهت مقابله با دشمنانشان و نابودی آنها گردد. در جامعه ما تنها با متشکل کردن و مسلح کردن توده‌ها می‌توان نیرو و توان آنان را در مقابل دشمنانشان تقویت و راه دستیابی به پیروزی را در مقابل آنان گشود. این نکته را هم اضافه کنم که در حال حاضر جریان همین انقلاب و مبارزات انقلابی توده‌ها علیرغم فقدان رهبری، نقش بزرگی در تضعیف دشمنان اصلی مردم، امپریالیستها و در نزدیکتر کردن آنها و سیستم گندیده سرمایه‌داریشان به سرنوشت محتوم خود که همانا مرگ و نیستی است، ایفاء می‌نماید. فراموش نکنیم که یکی از عوامل مهم در تضعیف و افول امپریالیسم انگلیس به مثابه سرکرده امپریالیستها در جهان که زمانی اکثر سرزمین‌های کره خاکی را به مستعمره خود تبدیل کرده بود، رشد مبارزات توده‌ای در مستعمرات بود. بی شک مبارزات مردم ما و سایر توده‌های تحت ستم امپریالیسم در خاورمیانه نیز در تضعیف و سرانجام در به گور سپردن امپریالیسم آمریکا و شرکاء - که یا مستقیماً و یا از طریق حکومت جمهوری اسلامی و مزدوران داعش و غیره شرایط فاجعه باری برای مردم ما و دیگر خلقهای خاورمیانه ایجاد کرده اند - نقش به سزائی خواهند داشت.

افتخار بر توده‌های رزمنده ایران که با مبارزات قهرمانانه خود نقش بزرگی در به خاک مالیدن پوزه امپریالیستها و سگ زنجیریش جمهوری اسلامی ایفاء می‌کنند.